

## عدالت برای بزه‌دیدگان

هرچند پیشینه برخی مجازات‌ها - به ویژه مجازات‌های انتقامی - حکایت از توجه به بزه‌دیدگان داشته است اما در دوران جدید توجه بیش از اندازه به حق جمعی در برابر حق فردی از سویی و فاصله گرفتن از رویکرد انتقامی از سوی دیگر موجب شد که جرم به رویارویی بزهکار و جامعه کاهش یابد و تا مدت‌ها بزه‌دیده به منزله ضلع سوم این پدیده کمتر مورد توجه قرار گیرد. جرم‌شناسان در آغاز با توجه به نقش بزه‌دیده در شکل‌گیری جرم و سپس با توجه به جنبه‌های مختلف حمایت از بزه‌دیده را دوباره به قلمرو علوم جنائی وارد کردند. امروزه، تعیین جایگاه بزه‌دیده در فرایند جنائی - جرم‌انگاری، کشف و پی‌گرد و تحقیق، رسیدگی، و اعمال مجازات - اهمیت شایان یافته است.

میزگرد این شماره مجله که با حضور افراد زیر شکل گرفت در کندوکاو همین مسأله به بررسی مسأله حمایت از بزه‌دیدگان و حقوق آنان در فرایند کیفری پرداخته است:

دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی (استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی)؛ دکتر حسین غلامی (استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)؛ دکتر فیروز محمودی (استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران) و قاسم محمدی (سر دبیر مجله حقوقی دادگستری).



دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی  
استاد دانشگاه شهید بهشتی



دکتر حسین غلامی  
استادیار دانشگاه علامه طباطبائی



دکتر فیروز محمودی  
استادیار دانشگاه تهران



**مجله حقوق**: بسم الله الرحمن الرحيم. از تک تک استادان محترم که دعوت مجله را پذیرفتند و در این میزگرد علمی شرکت کردند تشکر می‌کنم؛ و اجازه می‌خواهم بدون مقدمه وارد بحث میزگرد شوم. امروزه ما با بزه‌دیده‌شناسی به عنوان یکی از حوزه‌های مطالعاتی منشعب از دانش جرم‌شناسی، به عنوان یک حوزه مطالعاتی خاص مواجهیم؛ به عبارتی دیگر، به رغم اینکه بزه‌دیده‌شناسی در بطن دانش جرم‌شناسی متولد شد اما به مرور زمان تبدیل به یک حوزه مطالعاتی خاص شد و امروزه شاید مطالعات بسیاری به طور مستقل بر روی بزه‌دیده‌شناسی متمرکز است. سؤال این است که اولاً چه واقعیت یا ضرورتی باعث شد که بزه‌دیده‌شناسی به عنوان یک حوزه مستقل مطالعاتی در کنار جرم‌شناسی دیده شود و آیا حوزه یاد شده این ظرفیت را دارد که مثل یک دانش خاص روش و موضوع خاص داشته باشد و بتواند به عنوان یک رشته درسی یا کرسی علمی در مجامع دانشگاهی مطرح شود یا نه؟

دکتر نجفی: به نام خدا. به سهم خود از دعوت مجله حقوقی دادگستری، به ویژه از جناب آقای قاسم محمدی، برای شرکت در جلسه امروز تشکر می‌کنم؛ خوشحالم در میزگردی شرکت می‌کنم که موضوع آن، یعنی بزه‌دیده‌شناسی، از موضوع‌های مورد علاقه من است. همچنین خوشحالم که به مناسبت این میزگرد در خدمت همکارانی هستم که نسبت به آنان ارادت دارم.

اصولاً بزه‌دیده‌شناسی (Victimology) که بعضی از همکاران دانشکده‌های علوم اجتماعی، معادل «قربانی‌شناسی کیفری» را برای آن به کار می‌برند، ابتدا، در ادامه بحث‌های علمی مربوط به علت‌شناسی جنائی، یعنی در بستر جرم‌شناسی، مطرح شد. همان‌گونه که می‌دانیم نخستین مطالعات مربوط به

مجنی علیه، قربانی مستقیم جرم یا به تعبیر بهتر بزه‌دیده، بر سهم و نقش این کُنشگر در ارتکاب جرم متمرکز بوده است. به دیگر سخن، ابتدا بررسی نقش بزه‌دیده در فرایند تکوین جرم مورد توجه قرار گرفت. بدین سان، بزه‌دیده، به عنوان عامل محرک، یا عنصری از اوضاع و احوال مُشرف به جرم، یا جرئی از وضعیت ماقبل بزهکاری (وضعیت پیش جنائی) محور مطالعات جرم‌شناختی واقع شد.

از این منظر، کتاب آقای هانس فون هنتیگ، بزهکار و قربانی (بزه‌دیده) او، از نخستین منابع بزه‌دیده‌شناسی علت‌شناختی است. نویسنده، بخش چهارم و آخر این کتاب را که در سال ۱۹۴۸ منتشر شد به «سهم بزه‌دیده در تکوین جرم» اختصاص داده است. عنوان این بخش، خود‌گویای این مطلب است که بزه‌دیده از نظر علت‌شناسی در جرم‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است، یعنی وی ممکن است در وقوع جرم نقش ایفا کند، بدون آنکه گاه خود آن را خواسته باشد یا پیامدهای آن را محاسبه کرده باشد.

بدین ترتیب، به عقیده آقای هنتیگ، منش و شخصیت بزه‌دیده، رابطه او با مرتکب و نیز اوضاع و احوال و شرایط موجود در آستانه ارتکاب جرم که بزه‌دیده یا موضوع یا آماج جرم در آن قرار داشته، ممکن است در تولد اندیشه مجرمانه و سپس در فرایند فعلیت بخشیدن به این اندیشه تأثیر داشته باشد. وی در این بخش می‌نویسد که اگرچه قاضی در پرتو قوانین و مقررات کیفری ماهوی و شکلی، در نهایت موفق به تفکیک قانونی بزهکار از بزه‌دیده می‌شود، ولی چنانچه چگونگی تکوین وضعیتی را که منجر به ارتکاب جرم شده است بررسی کنیم، در بسیاری موارد با بزه‌دیده‌ای روبه‌رو خواهیم شد که به طور ضمنی در ارتکاب عمل مجرمانه رضایت داشته، همکاری کرده، توطئه نموده یا مرتکب را تحریک کرده است. بدین ترتیب، بزه‌دیده یکی از عوامل علی جرم است. در

همین چهارچوب است که آقای هنتیگ و سپس آقای میندلسون (۱۹۵۶)، بر اساس معیار تأثیر و سهمی که بزه‌دیدگان، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه، در فرایند ارتکاب جرم دارند، دست به طبقه‌بندی آنان زدند.

از منظر بزه‌دیده‌شناسی علت‌شناختی، در حقوق ایران می‌توان به بند ۳ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی اشاره کرد که در مقام فردی کردن قضائی مجازات‌های تعزیری و بازدارنده، یعنی تعیین و صدور مجازات مناسب‌تر به حال متهم، از جمله رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مجنی علیه را مستند حکم دادگاه قرار داده است؛ یا ماده ۳۳۱ قانون مجازات اسلامی را مورد توجه قرار داد که مقرر می‌دارد: «هر کس در محل‌هایی که توقف در آنجا جایز نیست متوقف شده یا شیئی و یا وسیله‌ای را در این قبیل محل‌ها مستقر سازد و کسی اشتباهاً و بدون قصد با شخص یا شیء و یا وسیله مزبور برخورد کند و بمیرد، شخص متوقف یا کسی که شیء یا وسیله مزبور را در محل مستقر ساخته، عهده‌دار پرداخت دیه خواهد بود و نیز اگر توقف شخص مزبور با استقرار شیء و وسیله مورد نظر موجب لغزش رهگذر و آسیب کسی شود، مسئول پرداخت دیه، صدمه یا آسیب وارده است، مگر آنکه عابر با وسعت راه و محل عمدتاً قصد برخورد داشته باشد که در این صورت نه فقط خسارتی به او تعلق نمی‌گیرد، بلکه عهده‌دار خسارت وارده نیز می‌باشد.» همچنین است مواد ۱۶۲ و ۳۴۶ قانون مجازات اسلامی. در این مواد ملاحظه می‌کنیم که تبدیل یا تخفیف مجازات مرتکب یا واگذاری پرداخت خسارت به مجنی علیه، در واقع به معنای حمایت کیفری کمتر از بزه‌دیدگانی است که در وقوع جرم خواسته یا ناخواسته مؤثر بوده و نقش داشته‌اند.<sup>۱</sup>

آقای هنتیگ، در سال ۱۹۵۶، مطالعه‌ای درباره قتل انجام داد و چنین

۱. ر. ک: توجهی (عبدالعلی)، جایگاه بزه‌دیده در سیاست جنائی ایران، پایان‌نامه دکتری حقوق جزا و جرم

شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تابستان ۱۳۷۷.

نتیجه‌گیری کرد که قربانی قتل (مقتول) صرفاً یک شیء منفعل و بی حرکت نیست، بلکه یک رکن فعال در فرایند (دینامیک) ارتکاب قتل است.

در چهارچوب این تفکر جرم‌شناختی، از اواخر دهه ۱۹۵۰ پژوهش‌های زیادی که موضوع آنها بررسی بزه‌دیدگی‌شناسانه بعضی جرائم در دورنمای دینامیک، یعنی فرایند گذار از اندیشه به عمل مجرمانه، بود در آمریکا انجام شد. مطالعات ماروین ولفگانگ درباره قتل در (۱۹۸۵) و امیر در مورد تجاوز به عنف در فیلادلفیا (۱۹۶۷ و ۱۹۷۱)، کرتیس در خصوص جرائم خشونت‌آمیز (۱۹۷۴) و فتاح راجع به ارتکاب قتل به منظور سرقت دقیقاً با این دورنما انجام شده‌اند. افزون بر این مطالعات که محدود به جرائم جنسی یا جرائم علیه اشخاص می‌شد، تحقیقات چندی نیز درباره جرائم علیه اموال در آمریکا صورت گرفت، مانند پژوهش پادوویتز در مورد کلاهبرداری به هنگام خواستگاری و ازدواج (۱۹۴۵)، مطالعه هیپورت در زمینه اخاذی (۱۹۷۵) و مطالعه مربوط به برآورد هزینه بی‌مبالاتی و سهل‌انگاری (۱۹۷۹). در همه این مطالعات و تحقیقات، جرم‌شناسان «بزهکار»، «عمل مجرمانه» و «بزه‌دیده» را به عنوان عناصر غیرقابل تفکیک یک وضعیت کلی تلقی کردند که به رفتار ضد اجتماعی (یعنی جرم) شکل و جهت می‌دهند.

به این ترتیب بود که به عنوان مثال آقای امیر به طور ضمنی این اندیشه را مطرح کرد که در جرم تجاوز به عنف، چه بسا خود بزه‌دیده در تحمل جرم و تجربه زیان‌دیدگی، به نوعی مرتکب کوتاهی، یا تحریک شده باشد. البته کاربرد واژه تقصیر متضمن مسئولیت است و وقتی صحبت از مسئولیت می‌شود، بحث ضمانت اجرای مدنی یا کیفری نیز مطرح می‌گردد. ولی بزه‌دیده بابت این تقصیر مشمول ضمانت اجرا نمی‌شود، بلکه این تقصیر موجب می‌گردد تا مجازات مرتکب، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، تخفیف داده شود. بدین سان،

حمایت کیفی از چنین بزه‌دیده‌ای کمتر می‌شود. به هر حال، به موجب تحقیق آقای امیر بزه‌دیده تجاوز به عنف می‌تواند در بزه‌دیدگی اش نقش داشته باشد. این موضوع بلافاصله با اعتراض فمینیست‌ها (طرفداران حقوق زن و برابری حقوق زنان با حقوق مردان) روبه‌رو شد. فمینیست‌ها، همان‌طور که می‌دانیم، به این دیدگاه اعتراض کردند و آن را مردگرایانه، مردانه یا مرد محور یا مذکر مدار تلقی کردند که همواره زن را ریشه بسیاری از جرائم، از جمله تجاوز به عنف می‌داند. حال آن‌که زن بزه‌دیده تجاوز به عنف، به لحاظ تحمل آثار جسمانی، روانی، عاطفی و معنوی این جرم، مستحق حمایت، ترمیم و کمک است. به این ترتیب، بزه‌دیده‌شناسی که ابتدا یک روی‌کرد علمی و علت‌شناختی به بزه‌دیده/آماج بود، به تدریج به یک جنبش اجتماعی حامی بزه‌دیدگان و آسیب‌دیدگان از بزهکاری، تبدیل شد. به تعبیر استاد عزت فتاح که از پیشگامان بزه‌دیده‌شناسی علمی یا علت‌شناختی است، فمینیست‌ها، در واقع از یک سو و دولت مردان و سیاستمداران، از سوی دیگر، دغدغه‌های قربانی جرم را به یک موضوع اجتماعی - سیاسی قابل مصرف در فعالیت‌های سیاسی - انتخاباتی - حزبی به منظور اخذ رأی بیشتر، جلب توجه بیشتر مردم و در نهایت کسب موقعیت و قدرت تبدیل کردند.

به این ترتیب است که در ادبیات موجود همواره شاهد دوروی‌کرد به بزه‌دیده هستیم: بزه‌دیده‌شناسی اولیه یا جرم‌شناسانه (علمی) و بزه‌دیده‌شناسی اجتماعی (ایدئولوژیک - سیاسی). استاد فتاح که بیشتر نگاه جرم‌شناسانه به بزه‌دیده دارد معتقد است: بزه‌دیده‌شناسی‌ای که در مقام حمایت از بزه‌دیده در هر موقعیتی باشد، در واقع به نوعی از یک ایدئولوژی یا آرمان عقیدتی پیروی می‌کند و بنابراین نمی‌تواند جانب‌دارانه نباشد. به هر حال، طرفداران حقوق بزه‌دیدگان، یعنی قربانیان مستقیم و غیرمستقیم یک فعل یا ترک فعل مجرمانه،

معتقدند: بزه‌دیده شخصی است که از جرم متضرر شده، اموالش را از دست داده، تمامیت جسمانی‌اش خدشه‌دار شده، تمامیت معنوی و تعادل روانی‌اش خدشه‌دار و دچار اختلال شده است لذا به لحاظ تجربه بزه‌دیدگی، نیاز به انواع حمایت دارد. بدین سان بود که روی‌کرد علت‌شناختی به بزه‌دیده، به عنوان یکی از کُنشگران جرم، به تدریج جای خود را به جنبش حمایت از حقوق بزه‌دیدگان داد؛ بدین سان بود که «جرم‌شناسی بزه‌دیده‌شناختی» تحت الشعاع «سیاست جنائی بزه‌دیده‌مدار» قرار گرفت و به حاشیه رانده شد؛ و بدین سان بود که سرزنش بزه‌دیده به خاطر تأثیر رفتار و یا گفتارش در وقوع بزه (Victim blaming) به سمت کمک به بزه‌دیده (Victim helping) متمایل شد. در نهایت، این جهت‌گیری حمایتی از قربانی جرم است که به تدریج در دانشکده‌های حقوق، قوانین و مقررات داخلی بسیاری از کشورها و نیز اسناد بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت و گسترش یافت. در این چهارچوب است که قطعنامه ۱۹۸۵ سازمان ملل درباره «اصول اساسی عدالت برای قربانیان جرم و سوءاستفاده از قدرت»، مفهوم دسترسی بزه‌دیدگان به عدالت (یعنی فراهم کردن امکان دادخواهی و خسارت‌زدایی) و مفهوم رفتار عادلانه (منصفانه) با آنان در فرایند کیفری را طی اصل‌های ۴ تا ۱۷، در برابر مفهوم دادرسی عادلانه که عمدتاً ناظر به حقوق متهم در فرایند کیفری است مطرح کرد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب است که امروزه ما با جهت‌گیری‌های بزه‌دیده‌شناسی در مفهوم خاستگاهی آن بسیار فاصله گرفته‌ایم.

**مباحث حقوقی:** آیا می‌توان این روی‌کرد دوم به بزه‌دیده‌شناسی را که وارد قلمرو

۲. برای آگاهی بیشتر، ک: رایجیان اصلی (مهرداد)، جرم‌انگاری سوءاستفاده از قدرت در پرتو تعامل نظام حقوق بشر و حقوق کیفری، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، اسفند ۱۳۸۵، رایجیان اصلی (مهرداد)، بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، تهران، نشر دادگستر، زمستان ۱۳۸۴.



سیاست جنائی می‌شود در کنار بزه‌دیده‌شناسی علمی یا علت‌شناسانه، بزه‌دیده‌شناسی پیش‌گیرانه بنامیم به این معنا که بیاییم در مطالعاتمان با حمایت از بزه‌دیده‌بالفعل و مقاوم‌سازی گونه‌های مختلف افرادی که می‌توانند آماج بزه‌دیدگی باشند یا در آستانه بزه‌دیدگی هستند در واقع در جهت پیش‌گیری از بزه‌دیدگی قدم بگذاریم. حالا چه پیش‌گیری اولیه یا ثانویه از بزه‌دیدگی و چه پیش‌گیری از بزه‌دیدگی اولیه یا ثانویه.

دکتر محمودی: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم به نوبه خودم از مجله حقوقی دادگستری که موجبات برگزاری این جلسه را فراهم کرده‌است تشکر می‌کنم و مایه خوشبختی است که در خدمت شما و استاد عزیزم جناب آقای دکتر نجفی ابرندآبادی و همکارم جناب آقای دکتر غلامی هستم.

به نظر می‌رسد رویکرد دوم نسبت به بزه‌دیده‌شناسی که آن را به سمت حمایت از بزه‌دیده برد، اگرچه نه اولاً و بالذات بلکه بالعرض گرایشی در جهت پیش‌گیری از بزه‌دیدگی دارد. علت این است که شناخت بزه‌دیده و نقشی که در ارتکاب جرم داشته به تنهایی نمی‌توانست گرایش جدیدی را که در حوزه جرم‌شناسی، بر پایه علت‌شناسی، تحت عنوان victimology ایجاد شد، پیش ببرد، بدون اینکه به این نکته توجه کند که بزه‌دیده به چه نوع حمایت‌هایی نیاز دارد و این حمایت‌ها تا چه حد می‌توانند از بزه‌دیدگی مجدد او پیش‌گیری نمایند. نکته بعدی این است که در واقع خود این شناخت، هم در مرحله اول، یعنی نقش بزه‌دیده در تکوین جرم و هم نیازها و حقوقی که بزه‌دیده دارد و ضرورت‌هایی که برای حمایت از او وجود دارد زمینه‌ای فراهم می‌کند که در واقع علاوه بر اینکه خسارات وارد بر او جبران و یا ترمیم می‌شود، این اقدامات بالعرض جنبه پیش‌گیرانه دارند؛ این راه موقعی که ترمیمی اتفاق می‌افتد گرچه ممکن

است جزء اهداف اولیه ما نباشد، ولی هدف ثانویه ما این است که در واقع اقداماتی انجام دهیم که دیگر فرد نه تنها دوباره بزه‌دیده نشود بلکه در آینده به سمت بزهکاری نیز سوق نیابد؛ یعنی جنبه‌های حمایتی فقط برای پیش‌گیری از بزه‌دیده شدن نیست گاهی برای پیش‌گیری از بزهکار شدن است. وقتی فرد وارد فرایند دادرسی می‌شود و فقط جامعه به او می‌گوید من کار خاصی نمی‌توانم انجام دهم جز اینکه بزهکار را مجازات کنم و برنامه‌ای برای جبران و ترمیم خسارت وارد بر او و رعایت حقوق و نیازهای دیگر او ندارد، در واقع محترمانه به او می‌گویند که توان من مازاد بر مجازات کردن مجرم چیز دیگری نیست، بنابراین موقعی که خسارات وارده بر او بدون جبران ماند یا سایر نیازها یا حقوقش نادیده گرفته شد، تنها بخشی از اهداف مجازات که رضایت قربانی را فراهم می‌کند و در او احساس اجرای عدالت را برمی‌انگیزد، محقق می‌شود ولی بزه‌دیده بدون کمک و حمایت‌رها می‌گردد، که همین امر موجب می‌شود که او از نظام عدالت کیفری ناراضی باشد و احساس بی‌عدالتی کند؛ و این احساس بی‌عدالتی چه بسا می‌تواند این تصور را برای او ایجاد کند که اگر جامعه واقعاً این قدر بی‌قاعده و قانون است که در آن کسی مرتکب جرم شود و بزه‌دیده‌اش بدون حمایت باقی بماند، پس من هم می‌توانم همین کار را انجام دهم. در پاره‌ای از پرونده‌های جنائی ما این را می‌توانیم به وضوح ببینیم که مرتکبان جرم زمانی بزه‌دیده بوده‌اند؛ بزه‌دیدگانی که از آنها حمایت نشد، در شرایطی که فرض کنید قربانی تجاوز به عنف بوده‌اند. حمایتی که در این مورد لازم است بیشتر حمایت عاطفی، روحی و روانی است تا حمایت مالی و ترمیمی. بنابراین اگر این خسارات بی‌جبران بماند و شما هیچ‌گونه حمایتی انجام ندهید در واقع نه تنها احتمال بزه‌دیدگی مجدد او را فراهم کرده‌اید بلکه احتمال اینکه او بزهکار هم بشود، وجود دارد. اینکه بزه‌دیده‌شناسی ثانوی – همان‌طور که آقای دکتر

نجفی فرمودند- جنبه عقیدتی و حمایتی به خودش گرفت، بی دلیل نبوده است. درست است که آن زمینه اجتماعی در شکل‌گیری بزه‌دیده‌شناسی ثانوی در قالب یک جنبش اجتماعی پرننگ بود ولی به نظر من، ما هر دو را با هم می‌توانیم بزه‌دیده‌شناسی بدانیم که بخشی از آن جنبه علت‌شناسی دارد و بخش دوم اتفاقاً مکمل آن علت‌شناسی است؛ بدین معنا که می‌تواند یک تبیین علت‌شناختی دیگری به ما بدهد که عدم حمایت و رعایت حقوق بزه‌دیده تا چه اندازه می‌تواند به بزه‌دیدگی مجدد یا تکرار جرم بینجامد و این یک نگاه دیگری به جنبه حمایتی بزه‌دیده‌شناسی به ما می‌دهد.

**مجله حقوق کیفری**: بخشی از سؤال نخستم این بود که اساساً بزه‌دیده‌شناسی این ظرفیت را دارد که به عنوان یک رشته مطالعاتی، مستقل از آن بسترهای اولیه‌اش دنبال شود یا نه هنوز کماکان تابعی از جرم‌شناسی و سیاست جنائی است؟

دکتر محمودی: به نظر من هنوز به آن مرحله نرسیده که بتوان، شأن مستقلی به آن داد. البته من این را در فضای مطالعاتی که در اینجا داریم بیشتر می‌بینم. حتی در غرب هم به نظر می‌رسد موقعی که ما *Victimology* را جدای از جرم‌شناسی تعریف کنیم رابطه‌ها و پیوندهایی که با جرم‌شناسی و با سیاست جنائی به‌ویژه در قسمت دوم دارد مانع از این می‌شود که بتوان یک عنوان مستقل به آن داد. ببینید اینکه موضوع متفاوتی وجود دارد همیشه موجب نمی‌شود که بتوانیم آن را مستقل تعریف کنیم. شما در جرم‌شناسی شاخه‌های دیگری هم مثل پیش‌گیری دارید که در واقع موضوعش یک موضوع خاص است در حالی که گام‌های اولیه ما در جرم‌شناسی برای شناخت خود جرم است که چرا جرم اتفاق افتاد، علل تکوین جرم کدام است؟ گام بعدی این است که پس از شناخت و تبیین جرم چگونه می‌توان از آن پیش‌گیری کرد. همچنان که در فضای

جرم‌شناسی یا پیش‌گیری این بحث مطرح می‌شود، در Victimology هم به همین صورت است. همان‌طور که آقای دکتر نجفی فرمودند، جرم‌شناسی در سیر تحول و تکامل خود در جایی بر نقش و جایگاه بزه‌دیده در تکوین جرم متمرکز شد تا نظریه پیشین در باب تبیین وقوع پدیده مجرمانه را تکمیل نماید و تحلیلی فراگیرتر ارائه دهد. به همین دلیل بزه‌دیده‌شناسی اولیه کماکان جزء لاینفک مباحث و موضوعات اصلی جرم‌شناسی است. جنبه دوم آن که حمایتی و عقیدتی است بیشتر راه استقلال را در پیش گرفته؛ زیرا بیشتر به حوزه سیاست جنائی مرتبط است ولی از نگاهی که بنده به مسئله داشتم که در عین حمایتی بودن، یک نوع علت‌شناختی برای درک تکرار جرم و بزه‌دیدگی است، همچنان با جرم‌شناسی پیوندی ناگسستنی دارد. به همین دلیل به نظر نمی‌رسد که بتوان گفت رشته‌ای مستقل شده است. البته اگر هم ما آن را مستقل ندانیم چیزی از شأن علمی بودن و گستردگی حوزه مطالعاتی اش کم نمی‌کند. ولی این توان را دارد که در آینده به عنوان یک رشته مستقل تعریف شود.

دکتر غلامی: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده هم به سهم خودم از دعوتی که به عمل آوردید بسیار سپاسگزارم و از اینکه در حضور استاد عزیز و ارجمند جناب آقای دکتر نجفی هستم که هر آنچه می‌گوییم از آموزه‌های ایشان است و هم از حضور جناب آقای دکتر محمودی بسیار خوشوقتم.

در رابطه با پرسش‌هایی که مطرح فرمودید ابتدائاً باید عرض کنم که جناب آقای دکتر نجفی کار ما را راحت کردند. چون به خوبی مسیر تحولات بزه‌دیده‌شناسی را از آغاز تا کنون ترسیم کردند و بنابراین به بسیاری از ابهاماتی که ممکن است در این رابطه مطرح شود پاسخ دادند، ولی در عین حال به نکاتی که فرمودند شاید یک نکته را هم بتوان اضافه کرد و آن اینکه بزه‌دیده‌شناسی در دوره‌ای از دوره‌های تحولش کما بیش از یک رویکرد انسان‌گرایانه و به عبارتی

حقوق بشری برخوردار شده است. به‌ویژه این نکته را می‌شود با توجه به موقعیتی ترسیم کرد که تا پیش از آن بزه‌دیده در فرایند اجرای عدالت در امور کیفری داشته است. حقیقت این است که با وجود اینکه بزه‌دیده یکی از عناصر اصلی هر موضوع کیفری است اما به دلیل تحولات عمده‌ای که در حقوق جزا رخ داده و در نتیجه حقوق جزا را تحت تأثیر آموزه‌های جرم‌شناختی به سمت تمرکز بر بزه‌کار کشانده در برهه‌ای از زمان به کلی فراموش شده است؛ اگرچه فراموش شدن بزه‌دیده موضوعی نیست که فقط تحت تأثیر جرم‌شناسی باشد. چون ما کم و بیش می‌بینیم در مباحثی که در قالب برخی کنگره‌ها و سمینارها حتی پیش از تولد جرم‌شناسی یا در اوان تولد آن (در اواخر قرن نوزدهم) برگزار شده‌اند شرکت‌کنندگان در قالب سخنرانی‌ها و بیانیه‌ها از متروک شدن نقش و حق بزه‌دیده تا حدود زیادی اظهار تأسف می‌کنند. مثلاً می‌توانم به بیانیه پایانی کنگره بین‌المللی زندان که در سال ۱۸۸۷ در استکهلم برگزار شده، اشاره کنم که در آنجا صراحتاً تأکید شده است که دانش حقوق جدید به‌ویژه در امور کیفری به اندازه کافی به جبران خسارت بزه‌دیدگان توجه نمی‌کند. در واقع در اینجا بزه‌دیده مغفول مانده است و به همین ترتیب تأکید شده است که بخشی از درآمد زندانیان باید صرف جبران خسارت بزه‌دیدگان شود. بر این اساس می‌توان گفت که مجموعه‌ای از تحولات نظری که پیش از تولد رسمی بزه‌دیده‌شناسی و حتی در اوان تولد جرم‌شناسی بوده نقش مهم و بسزایی در تولد بزه‌دیده‌شناسی به عنوان یک رشته نسبتاً علمی داشته، اگرچه اساس این تحول در بستر مطالعات جرم‌شناختی اتفاق افتاده است.

اما بعدها می‌بینیم تحولاتی که بزه‌دیده‌شناسی می‌پذیرد، صرف‌نظر از نگرش علت‌شناسی به سهم و نقش بزه‌دیده در وقوع پدیده جنائی، ناظر به نوعی حمایت انسانی - حقوق بشری از بزه‌دیده هم هست و از این جهت

می‌توان گفت که گاه بزه‌دیده‌شناسی (اگر این قسمت از تحولات راهم در حوزه بزه‌دیده‌شناسی بیابوریم) در واقع راه و مسیر خودش را تا حدود زیادی از جرم‌شناسی جدا کرده است. بدین ترتیب با قبول همان نکته‌ای که آقای دکتر نجفی فرمودند با تسامح می‌توان گفت که بزه‌دیده‌شناسی حمایت‌گرانه (یعنی حمایت از بزه‌دیده) در یک فرایند علمی و بر مبنای مجموعه‌ای از روش‌های علمی و نه صرفاً هنجاری متولد شد. در واقع در بزه‌دیده‌شناسی حمایت‌گرانه لزوماً قوانینی وضع نمی‌کنیم - مثل قوانینی که در حقوق جزا برای محاکمه، مجازات و واکنش نسبت به بزه‌کار هست - بلکه پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان از آثار و نتایج وخامت‌بار جرم نسبت به بزه‌دیده با استفاده از انواع روش‌های علمی کاست. به نظر من اگر ما بزه‌دیده‌شناسی حمایتی را از لحاظ علمی (یعنی حمایت‌گرانه به شیوه‌های علمی) نه به شیوه‌های صرفاً هنجاری یا هنجارمند از طریق وضع قوانین مورد توجه قرار دهیم، شاید اطلاق عنوان علمی بر آن کمتر واجد وصف تسامح باشد. با در نظر گرفتن این نکته بنده معتقدم که با توجه به مجموعه تحولاتی که بزه‌دیده‌شناسی در طول هفتاد سال اخیر پذیرفته و با توجه به گستردگی موضوع می‌توان آن را به عنوان یک دانش مورد مطالعه قرار داد. البته این پرسش برای خود من اهمیت شایان توجهی ندارد که تا چه حد بزه‌دیده‌شناسی می‌تواند مستقل از جرم‌شناسی باشد یا نباشد؛ کما اینکه این پرسش قدیمی که «آیا جرم‌شناسی می‌تواند مستقل از حقوق جزا باشد یا نه؟» اگر چه می‌توانست در حوزه‌های اداری آثاری داشته باشد اما به‌طور کلی در حوزه علمی چه پاسخ قطعی به آن داده شده باشد چه داده نشده باشد تأثیری در تحولات جرم‌شناسی و مطالعات آن نداشته و جرم‌شناسی راه خودش را طی کرده است. در این نکته هم تردیدی نیست که به هر حال بزه‌دیده‌شناسی در بستر جرم‌شناسی متحول شد اما تحولاتی مستقل از

جرم‌شناسی را به خود پذیرفت که می‌توان در مباحث بعدی به آن اشاره کرد. نکته دیگری که بد نیست به آن نیز اشاره کنم این است که گاهی نگرش بزه‌دیده‌شناختی، عامل یا فاکتوری برای طراحی مدلی برای حمایت از اجتماع فراتر از بزه‌دیده شد، یعنی بزه‌دیده حتی در وضعیت بالقوه آن (بزه‌دیدگی بالقوه) انگیزه‌ای بود برای اینکه سیاست‌گذاران اجتماعی یا جنائی، در اندیشه حمایتی شایسته‌تر از اجتماع یا Community باشند. بر این اساس، با وجود آنکه تا قبل از آن همه تلاش این بود که بزه‌کار را از ارتکاب مکرر جرم برحذر بداریم و مانع از این شویم که او شخصاً مرتکب جرم شود، اما در نتیجه این دیدگاه جامعه‌محور، به این نکته هم پرداخته شد که چه می‌توان کرد که اجتماع، به عنوان جایی که بزه‌کار بعد از تحمل واکنش یا مجموعه‌ای از پاسخ‌های جنائی مجدداً در آن حضور پیدا می‌کند، مجدداً متحمل بزه نشود. از اینجا بود که ما می‌بینیم یک مدل دیگر در سیاست‌گذاری جنائی تحت عنوان Community Protection ایجاد شده است که بزه‌دیده و بزه‌دیدگی بهانه آن تلقی می‌شود. در همین راستاست که می‌بینیم سیاست‌های متعددی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند، به‌ویژه از ۱۹۷۰ به این سو، یعنی همان زمانی که آقای دکتر نجفی فرمودند، جنبش‌های اجتماعی بزه‌دیده‌شناسی و جنبش‌های اجتماعی حمایت از آسیب‌دیدگان یا آسیب‌پذیران تا حدود زیادی توسعه پیدا کردند.

نکته دیگری هم که شما فرمودید این است که آیا بزه‌دیده‌شناسی حمایتی جزئی از رویکرد پیش‌گیری است؟ که به نظر من لزوماً این‌گونه نیست. بخشی از آثار بزه‌دیده‌شناسی حمایتی می‌تواند مربوط به پیش‌گیری از بزه‌کاری یا بزه‌دیدگی مجدد باشد، اما خود حمایت از بزه‌دیده دارای آثار و جنبه‌های مختلفی است که فی‌نفسه دارای اهمیت است. بنابراین اگرچه ممکن است حمایت از بزه‌دیدگان و تلاش برای کاهش آثار بزه بر آنان، دارای آثار پیش‌گیرانه

متعددی باشد، اما حقیقت آن است که چنین حمایتی برای اجرای عدالت در امور کیفری نیز ضروری است. به عبارت دیگر، نمی‌توان صرف مجازات یا بازپروری بزهکاران را - بدون توجه به آثار بزه‌بر بزه‌دیدگان - مترادف با اجرای دقیق عدالت در امور کیفری تلقی کرد. بنابراین حتی اگر حمایت از بزه‌دیده و مشارکت دادن او در فرایند اجرای عدالت در امور کیفری، نقش و تأثیری در پیش‌گیری آتی از بزهکاری نداشته باشد، صرف رفتار منصفانه (fair treatment) با بزه‌دیده و ایجاد شرایط مشارکت او در رسیدگی به قضیه‌ای که وی یکی از ضلع‌های آن را تشکیل می‌دهد، ضروری است.

دکتر نجفی: اگر اجازه بدهید، در ارتباط با پرسش‌های اخیر شما و مطالبی که همکاران بزرگوار فرمودند، دو-سه جمله بگویم.

ابتدا در مورد پیش‌گیری که آقای دکتر محمودی فرمودند، وقتی صحبت از پیش‌گیری از جرم می‌شود، بی‌تردید قبل از هر چیز ما باید علل ارتکاب جرم را مطالعه و شناسایی کنیم؛ پیش‌گیری محصول مطالعات علت‌شناختی بزهکاری، به طور کلی یا یک جرم معین، به طور خاص است. در ارتباط با بزه‌دیده که فرمودید در ادبیات بزه‌دیده‌شناختی دو اصطلاح به کار برده شده است: یکی بزه‌دیدگی ثانوی یا فرعی Secondary victimization است که شامل ناملایماتی می‌شود که شاکی یا بزه‌دیده ممکن است در مراجع پلیسی (ضابطین) و مراجع قضائی و اداری در ارتباط با شکایت، اقدام و حضورش در آن مراجع متحمل شود، یعنی در واقع فشارها، بداخلاقی‌ها، بی‌حرمتی‌ها، تندخوئی‌ها و ناملایماتی که بزه‌دیده ممکن است در جریان فرایند کیفری متحمل شود و بر آن بزه‌دیدگی اولیه و اصلی‌اش که بابت آن در مراجع مربوط حضور پیدا کرده است افزوده شود). در این خصوص می‌توانیم راهکارهایی را در نظر بگیریم که، همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، تعبیر کرده‌اند به «حق



دسترسی آسان و ساده بزه‌دیده به مراجع پلیسی - قضائی یا تسهیل تشریفات اقامه شکایت و اقدامات اداری - قضائی برای بزه‌دیده یا شاکی «، چنانکه در جریان این اقدامات، شاکی متحمل ناملايمات و رنج روحی و هزینه‌های مادی ناشی از رفتار و گفتار نامساعد و خشونت‌آمیز ضابطین و قضات یا توقعات نامشروع و غیراخلاقی آنان نشود و بر آن رنج و دردی که از جرم متحمل شده درد و رنج جدیدی افزوده نشود.

دومی تکرار بزه‌دیدگی (revictimization) است. در این چهارچوب باید ترتیباتی در ارتباط با بزه‌دیده (شاکی) اتخاذ کنیم، به ویژه در بستر جامعه، که متحمل جرم جدیدی از سوی متهم یا خانواده و دوستان او، به عنوان مثلاً انتقام‌جویی از شاکی، نشود. کما اینکه در حقوق کیفری بعضی کشورها - مثلاً فرانسه - برای پیش‌گیری از تکرار بزه‌دیدگی یا تکرار جرم علیه شاکی یا بزه‌دیده، متهم را از اینکه در دوران آزادی یا وقتی به مرخصی می‌رود با شاکی یا بزه‌دیده ارتباط برقرار کند یا با او ملاقات کند، منع می‌کنند. بزه‌کار حق ندارد در مکان‌ها و منطقه‌هایی که بزه‌دیده ممکن است در آنجا رفت‌وآمد و یا اقامت کند، رفت‌وآمد نماید، برای اینکه روبه‌رو شدن آنها زمینه اصطکاک جدید منافع، انتقام‌جویی یا زمینه ارتکاب جرم جدیدی را فراهم نکند. پس، از رهگذر راهکارهای حقوقی هر گونه پیش‌گیری پیش‌گفته قابل تصور است. اما پیش‌گیری از بزه‌دیدگی، به طور کلی باید مسبوق به مطالعه علت‌شناختی بزه‌دیدگی و بررسی فرایند بزه‌دیده واقع شدن افراد باشد که می‌توانیم در صورت لزوم به آن نیز بپردازیم.

اما در مورد اینکه آیا بزه‌دیده‌شناسی رشته مستقلی است یا نه، دست‌کم در بعضی دانشکده‌های حقوق فرانسه، دوره کارشناسی ارشد بزه‌دیده‌شناسی و حقوق بزه‌دیده (در معنی جمع حق) بزه‌دیده ایجاد شده است. این دوره

تخصصی را که نوعاً مددکاران اجتماعی، ضابطین قضائی، بعضاً قضات و نیز دانشجویان مایل به اشتغال در مشاغل قضائی و پیرا قضائی طی می‌کنند، شامل مواد درسی نظری، سمینار و دوره کارآموزی است. در این دوره نیز بیشتر، آموزش موضوع‌های سیاست جنائی بزه‌دیده‌مدار و به طور کلی انواع حمایت از قربانی مستقیم جرم پیش‌بینی شده است. بدین‌سان، انواع حمایت‌های قانونی، قضائی، اجتماعی، پزشکی، روان‌شناسی در جریان و به موازات فرایند کیفری یا پس از پایان آن، با تکیه بر مشارکت جامعه مدنی و سازمان‌های غیردولتی تخصصی، تدریس می‌شود. نکته‌ای هم که جناب آقای دکتر غلامی فرمودند کاملاً درست است؛ به این معنا که در مورد رویکرد حقوق بشری اصولاً عده‌ای معتقدند که شکل‌گیری بزه‌دیده‌شناسی در معنای عام آن، قربانی‌شناسی عمومی (General Victimology) یعنی حمایت از قربانی به طور کلی - به دنبال جنگ دوم جهانی و کشتار وسیع انسان‌های بی‌گناه که این جنگ موجب شد، مطرح گردید. در مقاله‌ای می‌خواندم که در جریان قرن بیستم، بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۸۷ (به‌ویژه در جریان جنگ‌های اول و دوم جهانی) صد و هفتاد میلیون غیرنظامی کشته شده‌اند، که هفتاد میلیون نفر از آنان در چهارچوب سرکوب و اختناق دولتی و صد میلیون نفر از آنان در ارتباط با جنگ‌های بین‌المللی جان خود را از دست داده‌اند. در همین مدت هشتاد و هفت ساله، ۳۵ میلیون سرباز در جریان عملیات جنگی و مخاصمات مسلحانه کشته شده‌اند. بنابراین، سده بیستم، به‌ویژه نیمه اولش در اروپا، قرن قربانیان جنگ و دولت‌های اقتدارگرا و یا اقتدارگرایی فراگیر (توتالیتر) بوده است. جالب است که در پایان همین نیمه خشن قرن بیستم، شاهد تولد مفهوم حقوق بشر و قلمرویی به نام «حقوق بشر» به عنوان یک رشته مطالعاتی مستقل در نیمه دوم این سده نیز هستیم. این اتفاق بعد از جنگ دوم جهانی، در پاسخ به جنایات

ارتكابی در جریان و مناسبت این جنگ صورت گرفت که منجر به تشکیل سازمان ملل متحد در ۱۹۴۵ شد. به این ترتیب بود که اقدام‌ها و اسناد اولیه سازمان ملل متحد بر حمایت از کرامت انسانی انسان‌ها، به طور کلی تأکید کردند و سپس اسنادی را در قالب قطعنامه، رهنمود، معاهده و .... به حمایت خاص جامعه از بزه‌دیدگان و قربانیان سیاست‌های ضد مردم‌سالار و ضد حقوق بشری دولت‌های اقتدارگرا و اقتدارگرایی فراگیر اختصاص داد. جامعه جهانی بزه‌دیده‌شناسی که در سال ۱۹۷۹ تأسیس شد، رسالت خود را در واقع ارتقای حقوق بزه‌دیدگان و نیز حقوق قربانیان حکومت‌های نامردم‌سالار و گسترش حمایت‌های مختلف از آنان تعریف کرده است.<sup>۳</sup>

**مجله حقوق:** آیا در کشور ما هم هر دو حوزه مطالعاتی بزه‌دیده‌شناسی به همین صورت رشد کرده است؟

دکتر محمودی: آقای دکتر نجفی به روندی که در غرب در پیدایش بزه‌دیده‌شناسی و تحولاتش ایجاد شده بود اشاره فرمودند. در نظام حقوقی و فکری ما از ابتدا تمرکز خاصی بر حمایت از بزه‌دیده و مشارکت او در فرایند دادرسی وجود داشته است. مجموعه قوانین و مقررات سال‌های اخیر یا اقداماتی که نظام قضائی کشور در عمل انجام داده موجب گسترش این جنبه‌های حمایتی از بزه‌دیده شده است، زیرا امکانات انجام آن در اختیار دولت و قانون‌گذار و نیز تا حدی قوه قضائیه بوده است؛ یعنی از ابتدا این نظام حقوقی و فکری بر مطالعه در باب چگونگی مشارکت بزه‌دیده در دادرسی و جبران خسارات وارد بر او و رعایت بخشی از حقوقش، تمرکز کرده است.

۳. برای آگاهی بیشتر، ک: رایجیان اصلی (مهرداد)، جرم‌انگاری سوء استفاده از قدرت در پرتو تعامل نظام حقوق بشر و حقوق کیفری، همان منبع؛ و نیز: رایجیان اصلی (مهرداد)، بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، همان منبع، ص ۱۱۷ و به بعد.

اما برعکس، مطالعاتی که بتواند نقشی را که بزه‌دیده می‌تواند در تکوین جرم داشته باشد، برجسته کند - چون در حوزه کار دانشگاهی و مطالعاتی است و نیاز به سرمایه‌گذاری دارد که انجام نشده - همچنان در کشور ما کم‌رنگ‌تر از جنبه دوم (حمایتی) است. در واقع می‌توان گفت در حوزه بزه‌دیده‌شناسی ثانوی مطالعات و اقدامات بیشتری انجام داده‌ایم و قوانین ما نیز تا حدی از تحولات این حوزه اثر پذیرفته‌اند. یکی از دلایل این تحول همان سابقه تاریخی و تأثیری بود که نظام حقوق اسلامی بر حقوق ما داشته که بزه‌دیده در آن یک بزه‌دیده منفعل نبود؛ دلیل دوم این که تحولاتی که در غرب اتفاق افتاد به ما کمک کرد که این جنبه حمایتی را - بیشتر به ویژه در پرتو اسناد بین‌المللی - پیش ببریم ولی متأسفانه قسمت اول که به نقش بزه‌دیده در تکوین جرم می‌پردازد همچنان در مجموعه مطالعاتی ما ضعیف است. این ضعف البته بر همه مطالعات جرم‌شناختی ما مستولی است زیرا هنوز به این باور نرسیده‌ایم که باید برای مطالعه جرم هزینه کنیم.

دکتر نجفی: اتفاقاً من هم معتقدم که برای تعریف علمی و اعمال پیش‌گیری از جرم از رهگذر بزه‌دیده، یا، به تعبیر شما «آماج جرم» پیش‌گیری از بزه‌دیدگی که نوعی پیش‌گیری وضعی - فنی محسوب می‌شود، لازم است بزه‌دیده‌شناسی جرم‌شناختی را مطالعه کرده و آموزش دهیم. در چهارچوب پژوهش‌های جرم‌شناختی و آموزش جرم‌شناسی و رشته‌های مرتبط، ما عمدتاً روی مرتکبین جرائم مطالعه می‌کنیم. چه اشکال دارد، طرح‌های تحقیقاتی را دست‌کم در مورد بعضی جرائم علیه اشخاص، مثل قتل و ضرب و جرح و نیز درباره بعضی جرائم علیه اموال مانند سرقت و کلاهبرداری، نقش و سهم احتمالی بزه‌دیده در ارتکاب این قبیل جرائم را به منظور ارائه راهکارهای پیش‌گیرانه، تعریف و اجرا کنیم.

**مجله حقوق:** با توجه به بحث‌هایی که شد - نه به صورت دقیق ولی به صورت

کلی - می‌توان گفت چهار محور عمده در خصوص بزه‌دیده‌شناسی وجود دارد. یکی بحث نقش بزه‌دیده در شکل‌گیری جرم بود؛ یکی بحث حمایت از بزه‌دیده به عنوان اولین فردی که از جرم آسیب‌دیده؛ و بحث بعدی طراحی تدابیری برای اینکه این فرد دوباره به فرایند جرم بازنگردد، حال چه در نقش بزه‌دیده و چه در نقش بزه‌کار؛ و در نهایت اینکه ما از بزه‌دیدگی مجدد آنان در فرایند عدالت کیفری جلوگیری کنیم و حرمت انسانی آنها با رفتار منصفانه‌ای که بحث آن هست محترم شمرده شود. با این جمع‌بندی، حالا چه این بحث سابقه تاریخی داشته باشد، چه این سابقه کم‌رنگ باشد، در هر حال امروزه بزه‌دیده یکی از محورهای اصلی مطالعه در علوم جنایی است، چه در زمینه‌های حقوقی و چه در زمینه‌های علت‌شناسانه. صرف‌نظر از تأثیر بزه‌دیده در تکوین جرم نکته‌ای که وجود دارد این است که وقتی بزه‌دیده وارد این جرگه شده و ما می‌خواهیم از او حمایت کنیم یا او را مورد توجه قرار دهیم؛ ابعاد این حمایت چیست؟ به نظر من در یک تقسیم اولیه لااقل سه محور عمده را می‌توان شناسایی کرد: یکی حمایت در فرایند دادرسی است از مرحله تحقیقات مقدماتی بگیریم تا مرحله حکم، دیگری، ترمیم آثار جرم است، بالاخره جرم ارتکاب‌یافته و فرد آسیبی دیده و باید این آسیب‌ها جبران شود و بحث سوم بحث پیش‌گیری است یعنی به نحوی به او توجه کنیم که مجدداً بزه‌دیده نشود و به نوعی دوباره با جرم درگیر نشود. آقای دکتر محمودی! مشخصاً در فرایند دادرسی برای حمایت از بزه‌دیدگان چه

### ضرورت‌هایی مشاهده می‌شود؟

دکتر محمودی: به نظر می‌رسد، این کار منوط به این است که ما نیازها و حقوق بزه‌دیدگان را شناسایی کنیم. یعنی، شاید گام نخست به دست آوردن یک درک درست و دقیق باشد از اینکه بزه‌دیدگان به ویژه با تمرکز بر بحث بومی و داخلی چه نیازهایی دارند و در حال حاضر چه بخش‌هایی از این نیازها به طور کامل یا جزئی پوشش داده شده و چه بخش‌هایی بدون پوشش باقی مانده است؟

در شناسایی این نیازها و حقوق ما باید بین نیازها و حقوق مشترک همه بزه‌دیدگان و نیازها و حقوق خاص تفکیک قائل می‌شویم؛ خاص بودن تحت تأثیر مؤلفه‌ها و عوامل مختلفی از جمله نوع جرم، مکان و زمان ارتکاب جرم است. به عنوان نمونه، کسانی که در استان‌ها یا شهرهای کوچک جرم علیه‌شان اتفاق می‌افتد همواره همان نیازی را که یک بزه‌دیده در شهرهای بزرگ مانده تهران دارد، ندارند. در شهرهای کوچک، به خاطر همبستگی قوی تر اجتماعی و شناخت بیشتری که مردم از هم دارند یک بزه‌دیده ممکن است آسیب عاطفی بیشتری متحمل شود تا کسی که در شهر بزرگ‌تری که این همبستگی وجود ندارد یا کم‌رنگ‌تر است. به اعتبار سن بزه‌دیدگان، جنسیت بزه‌دیدگان، این نیازها، خاص می‌شوند، مثلاً در بحث نوع جرم، طبیعی است کسی که بزه‌دیده تجاوز به عنف است نیازش با کسی که مالش را از دست داده یکسان نیست. این بیشتر نیاز به حمایت عاطفی و روانی دارد در حالی که مال باخته نیاز به جبران خسارت دارد. این تفکیک باید در قوانین صورت بگیرد. به خاطر همین، در سال‌های اخیر، می‌بینید بخشی از قوانین ما در جهت حمایت از بزه‌دیدگان به اعتبار سن و جنس حرکت کرده‌اند. در مورد کودکان قانون خاص تصویب شد، که البته بیشتر جنبه کیفری دارد تا اینکه جنبه حمایت غیرکیفری داشته باشد، مثل قانون حمایت از کودکان و نوجوانان [ آذر ۱۳۸۱]. لایحه جدیدی که قوه

قضائیه با همین عنوان: «حمایت از اطفال و نوجوانان» تهیه کرده است، جنبه‌های حمایتی غیرکیفری‌اش پررنگ‌تر است؛ در مورد زنان و کودکان خیابانی هم به همین صورت. بنابراین چون جنبه حمایتی در حوزه بزه‌دیدة شناسی نوعی تمرکز در حوزه سیاست جنائی است، حمایت ما از بزه‌دیدگان هم در اینجا افتراقی می‌شود.

بنابراین، ابتدا نیازها تعریف می‌شوند، سپس نیازهای مشترک استخراج می‌شوند. این نیازها باید در لایه‌های قوانین و مقررات کاملاً بیاید و برای همه باشد. نیازهای خاص هم ممکن است در قالب قوانین خاصی تدوین شود یا اینکه در یک قانون عام نیازهای خاص را نیز برجسته کنیم. در قوانین فعلی ما مثل قانون برنامه چهارم توسعه، قوانین بودجه، یا قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، گونه‌هایی از یک سیاست حمایتی از بزه‌دیدگان خاص را می‌توان ملاحظه کرد. به عنوان نمونه، مقررات قانون برنامه سوم و چهارم توسعه در بخش «حفظ محیط زیست» قابل توجه‌اند. در بند (ج) ماده ۱۰۴ قانون برنامه سوم توسعه در این زمینه حکم خاصی وجود داشت که اتفاقاً به موجب ماده ۷۱ قانون برنامه چهارم تنفیذ شده است. در این ماده مقرر شده است که به منظور کاهش عوامل آلوده‌کننده محیط زیست بالاخص در مورد منابع طبیعی و منابع آب کشور، واحدهای تولیدی موظف‌اند برای تطبیق مشخصات فنی خود با ضوابط محیط زیست و کاهش آلودگی‌ها اقدام کنند. هزینه‌های انجام شده در این مورد به عنوان هزینه‌های قابل قبول واحدها منظور می‌گردد. از واحدهایی که از انجام این امر خودداری نمایند و فعالیت‌های آنها باعث آلودگی و تخریب محیط زیست گردد، جریمه متناسب با خسارت وارده اخذ و به درآمد عمومی واریز می‌گردد تا در قالب لوایح بودجه سنواتی برای اجرای طرح‌های سالم‌سازی محیط زیست هزینه شود...». در این ماده، علاوه بر انصراف از

یک رسیدگی قضائی سازوکار طراحی شده است که هم خسارات وارد بر محیط زیست - به عنوان کلیتی که در بردارنده حق متعلق به همگان و نسل هاست - جبران شود و هم در جهت سالم‌سازی و اعاده وضع به حال سابق حرکت شود. به همین دلیل در ماده ۶۸ قانون برنامه چهارم در کنار چنین جنبه حمایتی خاص به دولت اجازه داده می‌شود که با رعایت اصول ۷۲ و ۸۵ قانون اساسی برای تقلیل آلاینده‌های وارد به محیط زیست و تخریب آن، «صندوق ملی محیط زیست» وابسته به سازمان محیط زیست را تأسیس کند. منابع مورد نیاز صندوق یاد شده برای انجام فعالیت‌های مذکور از طریق کمک‌های بخش غیردولتی داخلی و خارجی تأمین می‌گردد. پس ملاحظه می‌فرمایید که در مورد بزه‌دیدگان خاص دولت مقررات خاصی برای حمایت، ترمیم و جبران وضع می‌کند.

شبهه این مقرر در بند (ب) ماده ۱۶۵ قانون برنامه سوم که در ماده ۱۱۵ قانون برنامه چهارم تنفیذ شده است در مورد میراث فرهنگی به چشم می‌خورد که در آن برای تأمین هزینه‌های مربوط به تقویت حفاظت از میراث فرهنگی امکان برداشت و هزینه از محل جرائم اخذ شده از حفاری‌های غیرمجاز و قاچاقچیان اموال تاریخی و فرهنگی را به موجب آیین‌نامه‌ای ممکن کرده است. محیط زیست و میراث فرهنگی را به عنوان یک بزه‌دیده تلقی می‌کنیم، چرا که حق‌هایی متعلق به همگان‌اند. اتفاقاً بحث مهمی که اینجا لازم به تذکر است این است که بزه‌دیدگان لزوماً اشخاص حقیقی نیستند، گاهی اشخاص حقوقی‌اند و اتفاقاً در این جهت به نظر می‌رسد که حقوق ما بیشتر جنبه‌های حمایتی‌اش روی بزه‌دیدگان موضوع اشخاص عمومی‌رفته که دلیلی هم دارد. مثلاً در محیط زیست این اتفاق افتاده که حمایت را بتوان از طریق ترمیم و جبران خسارت انجام داد، چون کار ساده‌تری است. جنبه‌های آموزشی و پیش‌گیرانه در مورد محیط زیست در قالب برنامه‌های دیگری می‌شود. فرض



کنید در قانون کار ما این جنبه‌های حمایتی را به شکل پیش‌گیری می‌بینیم. در مجموعه قوانین و مقررات موجود نزدیک به ۲۶ تا ۳۰ قانون به صورت پرتنگ به این نیازها و حقوق پرداخته ولی نمی‌توان گفت که خط فکری مشخصی در آنها دنبال شده است. ابتدا به خاطر اینکه هر کدام از این قوانین از قانون مدنی گرفته تا قوانین جدید، در طول نزدیک به صدسال قانون‌گذاری تصویب شده‌اند و هر کدام متناسب زمان خودشان این نیاز را تشخیص داده‌اند. فرض کنید، قانون تأمین زنان و کودکان بی‌سرپرست، قانون تشدید مجازات به کارگزاران اطفال کمتر از دوازده سال در کارگاه‌های فرش بافی که جنبه کیفری دارد، یا قانون تأمین وسایل و امکانات تحصیل اطفال و نوجوانان ایرانی، هر کدام گوشه‌ای از این نیازها یا حق‌ها را دیده‌اند. در لایه لای این قوانین شما می‌بینید علاوه بر جنبه کیفری قانون‌گذار جنبه‌های دیگری را هم مدنظر قرار داده، ولی پرتنگ نیستند و از همه مهم تر همه نیازها را پوشش نمی‌دهند. نکته دیگر اینکه، شاید تا حدود ۷-۸ سال پیش از این، موقعی که می‌گفتیم بزه دیده نیاز به حمایت دارد بلافاصله حمایت کیفری به ذهن می‌رسید و این البته بی‌ربط هم نبود چون ما هر جا قانونی تصویب می‌کردیم در انتهایش چند ماده برای تعیین عنوان‌های مجرمانه می‌گذاشتیم و فکر می‌کردیم این عنوان‌های مجرمانه از مهم‌ترین جنبه‌های حمایتی است. در حالی که کودکی که مورد آزار قرار می‌گیرد فقط نیاز ندارد که شما این رفتار را جرم تلقی کنید، بلکه در جریان دادرسی و پس از آن نیازهای عاطفی و روانی شدید دارد. در پاره‌ای از جرائم علیه کودکان بچه‌ها و خانواده‌هایشان نیاز به مشاوره دارند. در مصاحبه‌ای که ما در مرودشت با فردی که تحت عنوان سلطان وحشت محکوم و اعدام شده بود، انجام داده بودیم، پدر یکی از بچه‌هایی که مورد تجاوز قرار گرفته بود می‌گفت ما واقعاً به اینکه ایشان اعدام بشود نیاز نداریم، مهم این است که به ما کمک کنند با این مسئله

کنار بیاییم زیرا هم ما و هم بچه‌مان، شب‌ها کابوس می‌بینیم. مدرسه هم که می‌خواهد برود مشکلاتی دارد. شاید به همین دلایل بوده که برخی از اینها نیامده‌اند بزه‌دیده شدنشان را اطلاع دهند تا آثار بعدی را هم متحمل نشوند. بنابراین من تصور می‌کنم که اگر این نیاز شناسی صورت گیرد، سپس حوزه مشترکات و حوزه‌ای که خاص برخی بزه‌دیدگان است را جدا کنیم، قوانینمان را می‌توانیم بر این اساس در یک حوزه سیاست جنائی سنجیده و هماهنگ پیش ببریم که به نظر می‌رسد این هماهنگی وجود ندارد؛ اتفاقاً بر عکس یک نوع ناهماهنگی است و حمایت‌ها بیشتر در جنبه‌هایی قرار گرفته که اشخاص حقوق عمومی متضرر می‌شوند. البته در قانون برنامه چهارم چند مقررۀ خوب تنظیم شده است که می‌تواند این جنبه‌های مهم حمایت از قربانیان را به منصفۀ ظهور برساند. بند (د) ماده ۱۳۰ قوه قضائیه را مکلف به تنظیم لایحه «حمایت از بزه‌دیدگان اجتماعی» کرد که صرف نظر از قابل نقد بودن واژه «اجتماعی» مقررۀ مناسبی است. ماده ۹۷ این قانون مقرر کرده که دولت به منظور پیش‌گیری و کاهش آسیب‌های اجتماعی ملزم به تهیه طرح جامع کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی با تأکید بر پیش‌گیری از اعتیاد به مواد مخدر است. یکی از محورهای مهم این طرح در بند (ه) به خدمات‌رسانی بموقع به افراد در معرض آسیب‌های اجتماعی اشاره دارد که در آن تأمین آزادی و امنیت لازم برای رشد تشکل‌های اجتماعی در زمینه صیانت از حقوق بزه‌دیدگان خاص مانند کودکان و زنان مورد تأکید است. حمایت از شکل‌گیری نهادهای مدنی و تقویت آنها در ماده ۱۰۴ زمینه دیگری برای فراهم کردن بستر شکل‌گیری و سازمان‌دهی حمایت از بزه‌دیدگان در ایران است.

از جمله قوانین فرعی نیز می‌توان به ماده ۲۶ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت اشاره کرد که سازمان بهزیستی را به عنوان یکی از سازمان‌های

حامی افراد آسیب پذیر از جمله مکلف به «تأسیس مراکز نگهداری شبانه‌روزی کودکان بی سرپرست و خیاбانی» و «تأسیس خانه سلامت دختران و زنان» که می‌توانند قربانی مشکلات اجتماعی یا جرائم باشند، «تأسیس کلینیک و اورژانس‌های مددکاری اجتماعی»، «تأسیس مراکز خدمات مشاوره‌ای» و «تأسیس مراکز درمانی و بازتوانی معتادان» کرده است.

**محل حقوق:** آقای دکتر غلامی اکلیناتی در خصوص جنبه‌های حمایت مطرح شد، که می‌شد کمی به تفصیل بدانها پرداخته شود. اما در هر حال، با توجه به اینکه دست‌یابی به فهرست این بایدها نیازمند معیاری معین است، این نیازسنجی بر چه پایه‌ای استوار است و محورهای اصلی این حمایت‌ها را چگونه می‌توان تبیین کرد؟

دکتر غلامی: سؤال شما در واقع راجع به گونه‌های حمایت از بزه‌دیدگان یا انواع حمایت‌هایی است که بزه‌دیدگان باید از آنها برخوردار شوند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان حمایت از بزه‌دیدگان را به دو گونه حمایت حقوقی و غیرحقوقی تقسیم کرد. هر کدام از این گونه‌ها به انواع دیگر نیز تقسیم می‌شوند. دو نوع شایع حمایت حقوقی عبارت‌اند از حمایت کیفری و حمایت مدنی مبتنی بر جبران خسارت. حقیقت آن است که در ایران شایع‌ترین نوع حمایت از بزه‌دیدگان همین حمایت حقوقی بوده است. این امر اگرچه در جای خود ضروری است و نکته مثبتی تلقی می‌گردد، لیکن گاه خود نیز محل مباحث و چالش‌های عمده‌ای است. گاه بزه‌دیدگان علی‌رغم تحمل بزه در نظام‌های کیفری به رسمیت شناخته نمی‌شوند و در نتیجه به دلیل داشتن مذهب، قومیت، جنسیت و... خاص اصولاً بزه‌دیده تلقی نمی‌گردند و گاه با وجود آنکه به عنوان بزه‌دیده شناخته شده‌اند اما از حمایت یکسانی برخوردار نمی‌گردند و میان آنها و دیگران به حسب تأثیر عوامل پیش‌گفته، تبعیض‌هایی رومی‌شود.

حتی اصولاً علی‌رغم آنکه نقش آنها به عنوان بزه‌دیده جهت اقامه دعوا و پی‌گیری آن به رسمیت شناخته شده است، اما ممکن است نتیجه فرایند رسیدگی منتهی به ترمیم آثار بزه بر آنها نشده، گاه منجر به تعمیق آثار بزه شود؛ به‌ویژه زمانی که واکنش‌های نظام عدالت کیفری مبتنی بر رسیدگی ثانویه به درخواست بزه‌دیده و تأمین توأم با تأخیر حقوق و نیازهای اوست، و گاه نیز منجر به بزه‌دیدگی مضاعف یا ساختاری ناشی از نظام رسیدگی به آن شود. در نتیجه ضمن تأکید بر این نکته که در حقوق ایران با تأثیر از نگرش‌های خاص اجتماعی یا تحت تأثیر فقه اسلامی «جایگاه حقوقی» نسبتاً مناسبی برای بزه‌دیده در نظر گرفته شده است، لیکن باید توجه کرد که صرف ایجاد موقعیت و جایگاه حقوقی برای بزه‌دیده در قالب حق اقامه دعوا، اخذ جبران خسارت به شکل دریافت دیه و ... نه تنها خود در برخی موارد جبران‌کننده تمام عیار خسارت مادی و ملموس نیست، بلکه از سوی دیگر تأمین‌کننده همه حقوق بزه‌دیده و نیازهای او نیز نمی‌باشد. بدین ترتیب ضمن بازگشت به سؤال، بعضی انواع حمایت از بزه‌دیدگان را می‌توان تحت عنوان حمایت‌های عام مدنظر قرار داد که یکی از آنها ایجاد زمینه‌های قانونی برای حمایت از بزه‌دیدگان و در نتیجه تغییر و تحولاتی است که باید در قوانین صورت بگیرد. بدون تردید قوانین در بسیاری از کشورها و از جمله ایران (چه قوانین کیفری و چه سایر قوانین که به نحوی از انحاء امور کیفری سروکار دارند) تا حدود زیادی بزهکار محور بوده‌اند. به عنوان مثال در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بر حق داشتن وکیل توسط طرفین، بر رسیدگی به جرائم در دادگاه‌ها به نحو علنی، حضور هیئت منصفه در برخی موارد، منع بازداشت غیرقانونی، به همین ترتیب بر حق دسترسی به محاکم، محاکمه عادلانه و اجزا و عناصر آن تأکید شده است، اما اگر نگاه کنیم تفاسیر رسمی و حتی کلاس‌های آموزشی بزهکار محور هستند و بنابراین نوع

نگرش ما، دانشجویان را (که قضات و سیاست‌گذاران آینده هستند) به سمت حمایت از بزهکاران سوق می‌دهد. این امر در جای خاص خودش بسیار پراهمیت است زیرا بدون توجه به این استانداردها ما نمی‌توانیم ادعا کنیم در عمل از موازین و استانداردهای محاکمه عادلانه برخورداریم. اما در کنار آن ما به گونه‌های متعدد حمایت از بزه‌دیدگان هم نیازمندیم که متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در بسیاری از کشورها پیشنهاد می‌شود که حمایت از حقوق بزه‌دیدگان، باید در کنار حمایت از حقوق بزهکاران در قانون اساسی مدنظر قرار بگیرد. بنابراین همان‌طور که بزهکار حق دارد وکیل اتخاذ کند به ویژه در جرائم بسیار مهم مثل جرائم مشمول اعدام و اگر وکیلی اخذ نکند برای او وکیل تسخیری گرفته می‌شود، بزه‌دیده هم باید وکیل داشته باشد. این نکته بسیار مهمی است که بزه‌دیده با وجود آسیب‌های ناشی از بزه‌دیدگی، مکلف و مجبور نباشد خود شخصاً به دفاع از خویش بپردازد و یا با هزینه شخصی خود اقدام به اخذ وکیل کند تا عدالت در مورد جرم ارتكابی اجرا شود. بنابراین مادر اینجاست می‌توانیم گونه‌های مختلفی از حقوق بنیادین را برای بزه‌دیدگان بشناسیم. علاوه بر این، بزه‌دیده همانند بزهکار در اجزای مختلف عدالت کیفری درگیر خواهد بود؛ در واقع او کسی است که به‌رغم تحمل بزه، در چرخ دنده‌های عدالت کیفری افتاده و اگر نظام عدالت کیفری و اجزا و عناصر آن او را به رسمیت نشناسند و حقوق او را مورد تأیید قرار ندهند، بدون تردید مشمول بزه‌دیدگی مضاعف خواهد شد. از آن جمله است حقوقی که بزه‌دیده در مرحله رسیدگی و تحقیقات و تعقیب‌هایی که توسط پلیس صورت می‌گیرد از آنها برخوردار است. باز در همین جا حداقل می‌توان از ده تا پانزده نوع حقوق بزه‌دیده یاد کرد که در مباحث دیگر حتماً به آن پرداخته می‌شود. به علاوه بزه‌دیده در مرحله تعقیب توسط مراجع تعقیب یعنی دادسرا و دادستان هم دارای حقوقی است که به اجزای

آن هم می‌توان اشاره کرد. در عین حال، بزه‌دیده در مرحله رسیدگی قضائی هم حقوقی دارد که بخش دیگری از حقوق بزه‌دیدگان را تشکیل می‌دهد و نکته دیگر، حقوقی است که بزه‌دیده در مرحله اجرای حکم در نهادهای اصلاحی، تربیتی، در زندان‌ها، حتی در اجرای احکام مبتنی بر اعمال مجازات‌های غیرسالب آزادی از آنها برخوردار است که این هم بخش دیگری از حقوق بزه‌دیده است که به آنها می‌توان اشاره کرد. بر این اساس است که من تأکید می‌کنم بزه‌دیده علاوه بر آنکه نیازمند توجه است و در نتیجه می‌توان از نیازهای او سخن گفت، بیشتر برخوردار از حقوق است و بنابراین آنچه ما اصولاً باید راجع به آن صحبت کنیم، حقوق بزه‌دیدگان می‌باشد. یعنی اگر بخواهیم به آن جنبهٔ هنجاری دهیم و در نتیجه بزه‌دیده را برخوردار از رفتار منصفانه کنیم باید از حقوق او گفت و گو کنیم. در واقع برای تأمین همین حقوق است که نهادهای مختلف اجتماعی - عمومی هم دارای وظایفی هستند. بنابراین مراکز درمانی و حتی مراکز آموزشی و مراجع رسانه‌ای مثل مطبوعات و امثال اینها نیز در برابر بزه‌دیدگان وظایف و تکالیفی دارند که در صورت توجه به آنهاست که می‌توان گفت با بزه‌دیدگان رفتار منصفانه‌ای شده و در نتیجه حقوق آنها کم و بیش تأمین شده است.

آنچه عرض کردم در واقع اجمالی است از مجموعهٔ حقوق بزه‌دیدگان که اگر قرار باشد به آنها اشاره بکنیم مجموعاً بالغ بر بیش از یکصد نوع حق می‌شود که اگر فرصتی بود به برخی از آنها در مباحث بعدی اشاره خواهیم کرد.

**مجموعه حقوق:** جناب دکتر نجفی امروزه اصطلاح «عدالت برای بزه‌دیدگان» در حوزه علوم جنائی به عنوان یک مفهوم تخصصی مطرح است. آیا عدالت برای بزه‌دیدگان فقط حمایت‌هایی را که مربوط به نظام عدالت کیفری می‌شود مدنظر دارد یا نه، تمامی ابعاد این حمایت‌ها - یا به تعبیر آقای

دکتر غلامی - حقوقی را که بزه دیده دارد در بر می گیرد؟ به عبارت دیگر آیا این اصطلاح ناظر به این است که یک نظام فکری را برای حمایت از بزه دیدگان طراحی کند یا نه فقط ناظر به این است که مادر اجرای عدالت کیفری بزه دیدگان را هم فراموش نکنیم؟

دکتر نجفی: قبل از اینکه من به پرسش شما پاسخ بدهم و به مناسبت به مطالب همکار محترم نیز بپردازم، فکر می کنم بدین سان بحث میزگرد از علت شناسی بزه دیدگی و بررسی نقش بزه دیده در ارتکاب جرم به مطالعه حقوق و حمایت از بزه دیده منتقل شد و بحث عمده ما، در حقیقت حقوق بزه دیدگان، یعنی قربانیان مستقیم یا غیرمستقیم جرم، است که با مسامحه زیاد به بزه دیده شناسی حمایتی تعبیر شده است. البته به نظر من بهتر است آن را یک جنبش اجتماعی - حقوقی حمایت از بزه دیدگان تعبیر کنیم تا بزه دیده شناسی حمایتی.

در ابتدای میزگرد، شما سؤال کردید که ابعاد حمایت از بزه دیده چیست؟ به مناسبت پرسش از جناب آقای دکتر محمودی، به حمایت از بزه دیده در فرایند دادرسی، ترمیم آثار جرم و پیش گیری اشاره فرمودید در پاسخ باید بگویم که در مطالعاتی که برای این میزگرد می کردم، دیدم استاد کاری یو که می توانیم بگوییم در زمینه مطالعات راجع به جنبش اجتماعی - حقوقی حمایت از بزه دیدگان در فرانسه پیشگام است، حقوق بزه دیدگان را زیر عنوان «عدالت برای بزه دیده» در سه بخش مطرح کرده است که تقریباً همه حقوق و جنبه های حمایت از بزه دیده را شامل می شود. یعنی حقوقی که قابل مطالبه است و آثاری که بر آن مترتب می باشد: «حق بزه دیده بر شناسایی بزه دیدگی او توسط جامعه»؛ «حق بزه دیده بر همراهی و حمایت» و سرانجام «حق بزه دیده بر ترمیم و جبران خسارت».

فکر می‌کنم مطالبی که جناب آقای دکتر محمودی زیر عنوان نیازهای بزه‌دیدگان فرمودند و مطالبی که جناب آقای دکتر غلامی به طور مختصر راجع به حقوق بزه‌دیدگان فرمودند را بتوان زیر این سه نوع حق تحلیل و بیان کرد. وقتی صحبت از حق بزه‌دیده بر به رسمیت شناختن حالت بزه‌دیدگی او می‌شود، یعنی اینکه جامعه، غیرانسانی بودن عملی را که بر قربانی جرم وارد و تحمیل شده به رسمیت بشناسد. به عبارت دیگر، موقعیت جدید فرد را به عنوان بزه‌دیده بشناسد و انسانیت او را در این حالت نیز قبول کند. طبیعتاً انسانیت فرد، پیش و پس از بزه‌دیدگی، یکی است، ولی شخصی که از جرم، به ویژه از جرائم علیه اشخاص، از جرائم جنسی یا از جرائم خشن، متضرر و به طور کلی بزه‌دیده می‌شود، در حقیقت فکر می‌کند انسانیت‌اش پایمال شده، آن انسان سابق نیست، تعادل روانی خود را از دست داده، حیثیت و آبرویش در محیط کار، خانواده، نزد دوستان و همسایگان خدشه‌دار شده است. وقتی صحبت از «حق بر شناسایی» می‌کنیم، طبیعتاً آثاری دارد که در چهارچوب فرایند دادرسی به عنوان حقوق شاکی مطرح می‌شود، مثل دسترسی آسان به قانون و عدالت، رعایت موازنه حقوق در فرایند رسیدگی و اطلاع‌رسانی، به طوری که در موقعیت جدید شخص به عنوان بزه‌دیده، نیازها و حقوق جدید او تأمین و رعایت شود. حال، می‌توانیم، آن طور که جناب آقای دکتر غلامی فرمودند، درباره لوازم و آثار حق بر شناسایی بزه‌دیدگی توسط جامعه بحث کنیم.

اما «حق بزه‌دیده بر همراهی و حمایت»؛ طبیعتاً، شخصی که از جرم متضرر می‌شود، وضعیت و حالت جدیدی پیدا می‌کند و فرایند جدیدی در زندگی‌اش آغاز می‌شود. اینجاست که در واقع صحبت از طی طریق و همراهی و همدردی با بزه‌دیده مطرح می‌شود. یعنی جامعه با قربانی جرم



در این شرایط و حالت جدید همدلی و هم‌احساسی کند، در درد ورنج‌های او شریک و سهیم شود، به صحبت‌ها و دیدگاه‌های او توجه کند، در اینجاست که می‌توانیم به پیش‌گیری بپردازیم، که جناب آقای محمدی به آن اشاره کردند. تجربه‌ناملایمات ناشی از ورود به فرایند قضائی - کیفری و طی طریق در آن رامی‌توان با همراهی با شاکی - بزه‌دیده تقلیل داد و تعدیل کرد؛ از جمله با دادرسی سریع‌تر و بارفع نیازهای اولیه بزه‌دیده بلافاصله پس از بزه‌دیدگی. فرض کنید کسی که اموالش را از دست داده و از نظر مادی هیچ چیزی ندارد. می‌توانیم به او در این شرایط کمک کنیم. این خود، یک نوع همراهی است که به پیش‌گیری از آثار نامطلوب ناشی از ورود به فرایند قضائی نیز منجر می‌شود. مطلب دیگر در ارتباط با حق بزه‌دیده بر همراهی، پیش‌گیری از تکرار بزه‌دیدگی در بستر جامع‌ه است که قبلاً هم به آن اشاره کردیم. در جریان دادرسی باید زمینه‌های حمایت از شاکی و (بزه‌دیده)، به ویژه در قبال متهم و همدستان - به ویژه در جرائم سازمان‌یافته - فراهم شود، به طوری که متهم و دوستانش از او بابت شکایت و اظهاراتی که کرده انتقام‌جویی نکنند. در این خصوص می‌توانیم به اسناد بین‌المللی اشاره کنیم، از جمله اسناد (مقررات) چهارگانه دیوان کیفری بین‌المللی است که به موجب آنها، قربانیان جنایت علیه بشریت یا جنایات جنگی و... می‌توانند به صورت ناشناس شهادت دهند، از خود دفاع کنند، اظهارات خود را بیان کنند و... در دادگاه حاضر شوند. این، خود یک حمایت ویژه از شاکیان خاص در جریان فرایند دادرسی به منظور پیش‌گیری از تکرار بزه‌دیدگی است. در جرائم سازمان‌یافته می‌توان به کنوانسیون پالمو اشاره کرد که یک ماده مفصل را به حمایت از بزه‌دیدگان جرائم سازمان‌یافته و شهود و مطلعین این جرائم اختصاص داده است. این در واقع یک نوع پیش‌گیری از تحمل جرم جدید

توسط شاکی (بزه‌دیده)، در بستر جامعه توسط متهم و همدستانش است. سرانجام حق «بزه‌دیده بر ترمیم و جبران خسارت». طبیعتاً اینجا با انواع خساراتی که قربانی مستقیم جرم متحمل شده است روبرو می‌شویم که آشناترین آنها برای دانشجویان، استادان، وکیلان و قضات، خسارات مادی و معنوی است. ولی همان‌طور که جناب آقای دکتر محمودی اشاره کردند، در جرائم علیه اشخاص، به‌ویژه در جرائم جنسی با عُنْف، جنبه‌های روانی، عاطفی و احساسی بزه‌دیدگی قابل توجه است. بنابراین وقتی صحبت از حق بزه‌دیده بر ترمیم می‌شود، این ترمیم ماهیت و اشکال مختلفی به خود می‌گیرد؛ می‌تواند ترمیم حقوقی باشد، می‌تواند ترمیم نمادین باشد (یعنی مشخص کردن خطاها و تقصیرات متهم و احتمالاً کوتاهی بزه‌دیده)، می‌تواند ترمیم روانی باشد، می‌تواند ترمیم اجتماعی باشد که با همراهی و همدلی با بزه‌دیده محقق می‌شود، می‌تواند، در مواردی که بزه‌کار ناشناخته، فراری یا مُعسر است، جبران تمام یا بخشی از خسارات مادی بزه‌دیده توسط دولت و به‌طور کلی نهادهای عمومی باشد.<sup>۴</sup> لذا وقتی صحبت از عدالت برای بزه‌دیدگان می‌کنیم به نظر من این سه دسته حق یا حقوقی که به آن اشاره کردیم زیر این عنوان قابل جمع و بررسی است. استنباط دیگری که می‌توان از عنوان «عدالت برای بزه‌دیدگان» کرد این است که گویی تاکنون عدالت کیفری تنها حول بزه‌کار، تنظیم ایجاد و اجرا شده است، گویی جامعه در مورد بزه‌دیدگان تاکنون قصور کرده، لذا وقتی می‌گوییم عدالت برای بزه‌دیدگان یعنی بیاییم، با تأخیر هم که شده، آن دسته

۴. برای آگاهی بیشتر: ک: حاجی‌ده‌آبادی (احمد)، مطالعه تطبیقی جبران خسارت بزه‌دیده به‌هزینه دولت و نهادهای عمومی ایران، اسلام و انگلستان، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۱۳۸۵؛ شاهچراغ (سیدحمید)، مطالعه تطبیقی مسئولیت دولت در جبران خسارت بزه‌دیدگان در حقوق ایران و انگلستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، دی ۱۳۸۵.

از حقوق بایسته و شایسته بزه‌دیده را ایجاد یا احیا کنیم و معادل همان حقوقی که متهم دارد برای او نیز پیش‌بینی کنیم. اما آیا چنین استنباطی با واقعیت منطبق است.

در این خصوص، خوب است به حقوق فرانسه اشاره کنیم که برای شاکی معسر و دارای مشکل مادی، حق برخورداری از وکیل تسخیری در نظر گرفته است که به نوبه خود یک حق جدید برای شاکی محسوب می‌شود.

اما بحث «عدالت برای بزه‌دیدگان» ممکن است یک تالی فاسد داشته باشد، بدین معنا که این بیم وجود دارد که قانون‌گذاران، از یک سو وضابطن و قضات، از سوی دیگر تحقق «عدالت برای بزه‌دیدگان» را سخت‌گیری و شدت عمل نسبت به متهم و مجرم تفسیر و تعریف کنند. یعنی این خطر وجود دارد که تشدید سخت‌گیری کیفری، به عنوان و برای کنترل جرم، با استناد به اصل «عدالت برای بزه‌دیدگان» بالفعل و بالقوه توجیه شود. بدین سان است که عده‌ای از پژوهشگران و استادان شکل‌گیری جنبش اجتماعی - حقوقی حمایت از بزه‌دیدگان را علت تحدید پاره‌ای از حقوق متهمان و تشدید گرایش سرکوبگر (کیفری) سیاست کیفری در بعضی کشورها می‌دانند.

اجازه بدهید آخرین نکته را هم که در ارتباط با این بحث است عرض کنم؛ در بند د ماده ۱۳۰ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۳۸۳ قوه قضائیه موظف شده «لایحه حمایت از بزه‌دیدگان اجتماعی» را تنظیم کند. در اینجا نیز نگرش حمایتی نسبت به بزه‌دیده مطرح شده است. البته اصطلاح «بزه‌دیده اجتماعی»، به نظر من، معنای تخصصی و فنی ندارد. معلوم نیست مراد قانون‌گذار از این اصطلاح چیست؟ همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، اسناد بین‌المللی نیز قرائتی حمایتی از بزه‌دیده‌شناسی دارند و به حقوق بزه‌دیدگان توجه خاصی کرده‌اند. البته در

مورد حقوق داخلی، جناب آقای دکتر محمودی اشاره کردند که در فقه جزائی اسلام، شارع برای شاکی یا بزه‌دیده حقوق بسیار گسترده‌ای در نظر گرفته است. مانند حقوق شاکی و بزه‌دیده در جرائم مستوجب قصاص و دیه و در یکی دو مورد از جرائم حدی.

اما در قانون آیین دادرسی کیفری و به طور کلی در مقررات کیفری کنونی ایران، حقوق بزه‌دیده، بیشتر از نوع کلاسیک و سنتی است. البته در لایحه قانون آیین دادرسی کیفری، لایحه قانون مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان، لایحه قانون رسیدگی به جرائم اطفال، لایحه قانون حمایت از اطفال و نوجوانان و در لایحه قانون حقوق شهروندی و تأسیس نهاد ملی دفاع از حقوق شهروندی که در معاونت حقوقی و توسعه قضائی قوه تهیه شده و ظاهراً در مجلس در دست بررسی می‌باشند، نگاه حمایتی جدیدی، چه از نظر حقوقی و چه از نظر روان‌شناسی و چه از نظر اخلاقی، به بزه‌دیده شده است.<sup>۵</sup>

**مخاطب حقوق:** تقسیم‌های متنوعی از انواع حمایت‌ها مطرح شد که هم‌پوشانی داشت. در یک نگاه کلی، می‌توان گفت حق شناسایی‌ای که آقای دکتر نجفی گفتند جنبه اجتماعی و سیاست‌گذاری دارد و این حق باید در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی به طور کلان مدنظر قرار گیرد. بحث همراهی و حمایت هم همین‌طور است، اما نمود آن در فرایند دادرسی بیشتر است، از مرحله تعقیب پلیسی گرفته تا صدور حکم. برعکس، بحث حق ترمیم و جبران خسارت بروز اصلیش در تصمیم‌گیری‌های قضائی است، حالا چه در قالب حکم چه در قالب قرار، البته اینجا هم قضیه ابعاد اجتماعی دارد و باید یکسری

۵. برای آگاهی بیشتر ر. ک: شمس (سیدمحمد)، انواع حمایت از بزه‌دیده در حقوق ایران، پایان‌نامه کارشناسی

ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه مفید (قم)، بهار ۱۳۸۴.

نهادهای اجتماعی برای ترمیم یا جبران خسارت تدارک دیده شود در مورد حق شناسایی به نقطه جالبی رسیدیم. از آقای دکتر نجفی خواهش می‌کنم همین بحث را با تکیه بر رهنمودهایی که اسناد بین‌المللی دارند ادامه دهند و بفرمایند که حق شناسایی را در چه

ابعادی می‌توان توسعه داد؟

دکتر نجفی: وقتی قطعنامه ۱۹۸۵ سازمان ملل را که قبلاً به آن اشاره شد، مطالعه می‌کنیم، وقتی به مفاد قطعنامه جولای ۲۰۰۲ شورای اقتصادی-اجتماعی سازمان ملل با عنوان «اصول اساسی عدالت راجع به اجرای برنامه‌های عدالت ترمیمی در امور (موضوع‌های) کیفری» نگاه می‌کنیم، و بالاخره وقتی قطعنامه جولای ۲۰۰۵ دفتر کمیسیون عالی حقوق بشر با عنوان «اصول اساسی و رهنمودهای راجع به حق بر جبران و ترمیم قربانیان نقض‌های آشکار نظام بین‌المللی حقوق بشر و نقض‌های شدید حقوق بین‌الملل بشر دوستانه» را بررسی می‌کنیم، این سه دسته حق را با عنوان‌های مختلف در آنها نیز مشاهده می‌کنیم. در واقع، چه در خصوص قربانیان جرائم متعارف و عمومی، چه در مورد بزه‌دیدگان جنایات علیه بشریت و چه درباره قربانیان نقض مقررات حقوق بشر دوستانه، حمایت از این سه حالت خارج نیست. مثلاً در قطعنامه ۱۹۸۵، در بخش مربوط به دسترسی بزه‌دیده به عدالت و رفتار منصفانه یا عادلانه با او این سه دسته حق مورد توجه بوده است.

نکته دیگری که مؤید این دسته‌بندی است را می‌توان در مقررات دیوان کیفری بین‌المللی دید. برخلاف اساسنامه‌های دادگاه‌های کیفری بین‌المللی موقت، در اساسنامه و سایر مقررات دیوان کیفری بین‌المللی دائمی - یعنی عناصر جنایات، مقررات آیین دادرسی و ادله، مقررات دفتر (دبیرخانه) دیوان (۲۰۰۶) - حقوق و سازوکارهای حمایتی ویژه‌ای برای قربانیان جرائم مشمول

صلاحیت دیوان پیش‌بینی شده است. مثلاً در قواعد ۷۹ تا ۹۶ مقررات دفتر دیوان، ایجاد چهار قسمت خاص برای کمک به قربانیان جنایات مربوط و حمایت از آنان در نظر گرفته شده است: ۱. اداره بزه‌دیدگان و مشاوران؛ ۲. بخش مشارکت بزه‌دیدگان و ترمیم‌ها؛ ۳. واحد کمک‌رسانی به بزه‌دیدگان و شاهدان و مطلعان؛ و سرانجام ۴. دفتر مشاوره عمومی ویژه بزه‌دیدگان.

باز هم در کلیه این مقررات و نهادهای پیش‌بینی شده، حق بر شناسایی هویت جدید شخص به عنوان بزه‌دیده، حق شخص بزه‌دیده بر همراهی در مراجع رسمی و غیر رسمی و سرانجام حق بر ترمیم انواع خساراتی که متحمل شده است مطرح می‌شود. قبل از اینکه دوباره به حق بزه‌دیده بر شناسایی موقعیت بزه‌دیدگی او بپردازیم، اشاره کنم که در کلیه این حقوق یک هدف دنبال می‌شود و آن راهبرد توانمندسازی بزه‌دیده (empowerment strategy) است، به طوری که وی خود بتواند بر شرایط جدیدی که با جرم برایش به وجود آمده مسلط شود و خود قادر شود آثار آن را حل و فصل نماید. یعنی از طریق شناسایی، همراهی و ترمیم، بزه‌دیده را توانمند سازیم که به حالت اولیه خود (قبل از وقوع جرم) برگردد. یعنی، آنچنان از او حمایت و دلجویی کنیم، همراهیش کنیم، و آسیب‌هایش را ترمیم کنیم که بتواند به تنهایی، مجدداً مثل سابق در جامعه حاضر شود و رفتار کند. البته همان‌طور که جناب آقای دکتر محمودی هم فرمودند در جرائم خشونت‌آمیز (مانند تجاوز جنسی، گروگان‌گیری، قتل، کودک‌ربایی) آثار روانی، عاطفی و اجتماعی آنچنان سنگین است که با مجازات شدید بزه‌کار، تسکین بزه‌دیده حاصل نمی‌شود برای بازماندگان خویشاوندان، خود بزه‌دیدگان این لحظات بسیار سخت است، کابوس است. این، واقعیتی است که ما با تشدید رفتار کیفری سعی می‌کنیم در مقام مقابله شدیدتر با آن بر آئیم. مثلاً در باب آدم‌ربایی، ماده ۶۲۱ قانون مجازات

اسلامی مقرر داشته که اگر شخص ربوده شده (بزه‌دیده) زیر پانزده سال تمام داشته باشد، مرتکب به حداکثر مجازات محکوم خواهد شد. ولی آیا درد ورنج خودِ طفل و عذاب روانی - عاطفی والدین با اعمال حداکثر مجازات بر مرتکب تسکین پیدا می‌کند؟ قانون‌گذار باید برای بزه‌دیدگان این قبیل جرائم، طرح جدیدی دراندازد. حق بزه‌دیده بر شناسایی، خلاصه می‌شود در اینکه جامعه، بزه‌دیده را در وضعیت بعد از تحمل جرم بپذیرد. یعنی، غیرانسانی بودن عملی را که به او وارد شده - با مشارکت و حضور خود بزه‌کار - تأیید کند، بر انسان بودن بزه‌دیده، به‌رغم بزه‌دیدگی، تأکید ورزد و با نگاه جدید به فرد بزه‌دیده انسانیت بالقوه بزه‌دیده را احیا کند. در این خصوص، همان‌گونه که پیش‌تر انا با عباراتی دیگر مطرح شد، یک سلسله حقوقی برای بزه‌دیده مطرح شده است که بخشی از آن حقوق، جنبه قضائی پیدا می‌کند، یعنی در مراجع مرتبط با عدالت کیفری موضوعیت دارد و قابل اعمال است و بخشی دیگر از آن در بستر نهادهای رسمی دیگر و نیز در جامعه مدنی موضوعیت پیدا می‌کند. مقررات آیین دادرسی کیفری، همان‌طور که جناب آقای دکتر غلامی هم اشاره کردند، بنا به دلایلی از دیرباز بیشتر متهم مدار شده است. ولی، در همان سطح، برای شاکی نیز در فرایند دادرسی باید حقوقی قائل شد. توافقی بودن دادرسی در مراجع قضائی به بزه‌دیده باید اجازه دهد تا مکنونات قلبی خود پس از بزه‌دیدگی و آثار جانبی آن را بیان کند و از این رهگذر بزه‌دیدگی خود را به عبارتی به‌گُرسی بنشانند. دادگاه وقتی او را به عنوان محکوم له می‌شناسد و متهم را به عنوان مجرم محکوم می‌کند، در واقع یک نوع شناسایی موقعیت بزه‌دیده است.

طولانی نبودن رسیدگی و جریان آن در مهلت یا مدت معقول و اطلاع‌رسانی به بزه‌دیده از همین دست است. واحدهای ارشاد و معاضدت قضائی که تأسیس آنها طبق قانون مشهور به قانون احیای دادرسی (۱۳۸۱) پیش‌بینی شده است

می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد. تضمین حقوق بزه‌دیده در جریان دادرسی، عدم چاپ و انتشار تصویر شاکی یا بزه‌دیده در رسانه‌های گروهی برای رعایت کرامت انسانی او، رعایت حقوق بزه‌دیده و کرامت او توسط قاضی و هیئت منصفه - در جایی که هیئت منصفه حضور دارد - ظرافت برخورد هیئت منصفه با شاکی در شناسایی موقعیت بزه‌دیده خیلی مهم است. تشکیل نهادها یا صندوق‌ها یا مؤسساتی که در حقیقت نیازهای فوری بزه‌دیده (یعنی بلافاصله پس از وقوع جرم) را رفع کند، یک نوع شناسایی موقعیت بزه‌دیدگی شاکی است.

مطلب دیگر اینکه، برای نهادهای مدنی، یعنی برای سازمان‌های مردم‌نهاد که رسالت خود را حمایت از مردم و حقوق مردم تعریف کرده‌اند، این حق را، از نظر قانونی، قائل شویم که بتوانند به عنوان شاکی در یک پرونده که جرم اتهامی جنبه عمومی دارد وارد شوند. این خود یک نوعی شناسایی بزه‌دیدگی شاکی است و سرانجام نحوه پذیرش شکایت شاکی در مراجع پلیسی و قضائی نقش بسیار مهمی در شناسایی موقعیت جدید فرد پس از تحمل جرم به عنوان بزه‌دیده دارد. در این خصوص می‌توانیم به نهادهایی که در بعضی کلانتری‌ها تحت عنوان دواير مددکاری اجتماعی و ارشاد ایجاد شده اشاره کنیم که قبل از اینکه افسر قضائی به شکایت رسیدگی کند - به ویژه در جرائم قابل گذشت - آن را به این دواير ارجاع می‌دهد. در آنجا هدف، در واقع کمک مشاور و مددکار است برای آنکه موقعیت بزه‌دیده را درک کنند و به نوعی از او دلجویی کنند و به گونه‌ای، به متهم بپذیرانند که موقعیت بزه‌دیدگی قربانی رفتار خود را بپذیرد که این خود نمود اولیه‌ای است از آنچه ما تحت عنوان «عدالت ترمیمی» از آن یاد می‌کنیم. در واقع، عدالت ترمیمی سازوکاری است برای تحقق این حق و سایر حقوق بزه‌دیده، البته با کمک و مشارکت شخص ثالث (میانجی)،



بزه‌دیده، بزه‌کار، خانواده‌ها و دوستان آنان. ناگفته پیداست که در همه این موارد، اقدام‌های بزه‌دیده‌مدار نباید منجر به پایمال شدن حقوق متهم و کنارگذاری او از جامعه و لزوماً تشدید رفتار پلیسی - قضائی با وی شود.

**مباحث حقوق:** بحث آقای دکتر نجفی از مسئله حق شناسایی بزه‌دیدگی فراتر رفت و حاوی نکات مفیدی بود. آقای دکتر محمودی! مسئله حق همراهی یا به تعبیری حقوق بزه‌دیده در مرحله دادرسی بر چه بنیانی استوار است و چه ابعادی به خود می‌گیرد؟

دکتر محمودی: در واقع آقای دکتر نجفی یک حلقه بین دو بحث ایجاد کردند. در نظام حقوق کیفری ما از ابتدا به ویژه تحت تأثیر آموزه‌های فقه اسلامی یکی از جهات شروع رسیدگی شکایت شاکی است؛ یعنی، در واقع پیش از اینکه دولت [در مفهوم] جدید شکل بگیرد، رسیدگی در مراجع کیفری شبیه رسیدگی در مراجع مدنی، با شکایت بزه‌دیده بوده است. همان طور که خواهان دادخواست می‌دهد در امر کیفری نیز بزه‌دیده به عنوان شاکی مداخله می‌کند. پس از شکل‌گیری دولت در مفهوم جدید که در آن دادستان در نقش مدعی العموم ظاهر شده، به تدریج نقش بزه‌دیده کمرنگ شده است. در نظام حقوقی ما این اتفاق نیفتاد و شکل‌گیری دولت (بنا به دلایلی) تأثیر عمده و جدی‌ای در کاهش اختیارات بزه‌دیده در فرایند دادرسی نداشت.

بنابراین بزه‌دیده در ابتدا یک نقش فعال دارد. گرچه در نظام قضائی ما بزه‌دیده باید در دادسرا طرح دعوا کند و این دادستان است که با صدور کیفرخواست علیه بزه‌کار اعلام جرم می‌کند، ولی در تمام مراحل تحقیقات. مقدماتی بزه‌دیده نقش فعالی دارد هم در ارائه ادله، هم در همکاری با دادستان در پی‌گیری پرونده و از همه مهم‌تر نقشی که در گذشت دارد و این نه تنها در جرائم حق الناسی بلکه در برخی از جرائم حق الهی هم مشهود است. اتفاقاً

نکته خیلی مهمی که به نظر من از نظر فلسفی یک تمایز مهم بین نظام حقوقی ما و خیلی از نظام‌های کیفری دنیا ایجاد می‌کند، این است که در فقه اسلامی این تمایز بین حق الله و حق الناس و در واقع پررنگ شدن حق الناس موجب می‌شود که جریان دادرسی محور اساسی اش همچنان بزه‌دیده باشد و چون این خاستگاه شرعی دارد امکان تغییر یا تبدیل هم در آن خیلی کمتر شده است. و جالب اینجاست که این نقش نه تنها در بخش تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده که در حدود و دیات و قصاص هم خیلی پررنگ است. در قصاص که بزه‌دیده در واقع می‌تواند موجب حذف مجازات شود. البته حقوق کیفری تحت تأثیر مباحث جدید و رعایت نظم عمومی مجازاتی مازاد کنارش گذاشته، ولی در حدود که شاید شدیدترین مجازات‌ها را با خودش دارد می‌بینید گذشت در مراحل مختلف می‌تواند تأثیرگذار باشد، به ویژه در جرائم مالی مثل سرقت مستوجب حد که می‌تواند مجازات را تبدیل کند و در برخی موارد مانند قذف به گونه‌ای حتی می‌تواند شکایت نکند؛ که این خود موجب می‌شود که مجازات، در جریان عدالت کیفری حذف شود.

نکته بعدی اینکه وقتی فرایند رسیدگی پس از شکایت بزه‌دیده آغاز می‌شود و پرونده به جریان می‌افتد باز هم نظام کیفری ما اقداماتی پیش‌بینی کرده تا آنجا که امکان پذیر است باگفت‌وگو و مصالحه جریان رسیدگی خارج از دادگاه، مثلاً در اداره پلیس، پی‌گیری شود. همان‌طور که آقای دکتر نجفی فرمودند واحد مددکاری اجتماعی یکی از کارهایش این است که تا جای ممکن با گذشت بزه‌دیده و جبران خساراتش و پذیرش او پرونده را خارج از مسیر کیفری ادامه دهد. اقداماتی که در سال‌های اخیر مثلاً در پیش‌بینی میانجیگری در برخی لوایح جدید، مانند لایحه قانونی دادرسی اطفال و نوجوانان و آیین دادرسی کیفری منعکس‌کننده اهمیت نقش بزه‌دیده و تصمیم او در فرایند رسیدگی

است. مشکل مهمی که به نظر می‌رسد این است که در جریان دادرسی به حق بزه‌دیده برای اینکه از حمایت‌های قضائی و مشاوره‌ای برخوردار شود، تصریح نشده بود که خوشبختانه در لایحه جدید آیین دادرسی کیفری در ماده ۲۸۲ پیش‌بینی شده است. در ماده ۲۸۲ پیش‌بینی شده که «متهم و بزه‌دیده تا پایان اولین جلسه رسیدگی می‌توانند از دادگاه تقاضا کنند وکیل برای آنها تعیین شود» که این پیشرفت مهمی است که در صورت تصویب لایحه می‌تواند اتفاق بیفتد. در این ماده همچنین مقرر شده که دادگاه در صورت احراز عدم تمکن مالی متهم و بزه‌دیده از بین وکلای دادگستری کسی را برای دفاع انتخاب می‌کند. این حق تا حالا برای متهم بوده اینجا برای شاکی هم پیش‌بینی شده چون اتفاقاً نکته خیلی مهم این است که وکلای مامعوماً پرونده‌های کیفری نمی‌گیرند، به‌ویژه در قتل، علتش این است که اولیای دم وضع مالی خوبی ندارند. تنها پاره‌ای از وکلای حرفه‌ای وکالت در این پرونده‌ها را به عهده می‌گیرند. و جالب اینجاست که اگر وکلای تسخیری آن طوری که باید و شاید از بزه‌دیدگان دفاع بکنند در پاره‌ای موارد، توازن برقرار می‌شود به خاطر اینکه تا حالا گرفتن وکیل برای کسی که متهم به قتل یا جرائمی که مستوجب قصاص، اعدام، حبس ابد است یا به طور کلی در مواردی که داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، ضرورت داشت ولی از این به بعد برای بزه‌دیده نیز پذیرفته شده است به طور کلی نکته اینجاست که حق الزحمه وکلا در موارد تسخیری اعم از جاهایی که می‌خواهند از متهم یا بزه‌دیده دفاع کنند، باید از آن آیین‌نامه‌ای که امروز هست بیشتر شود به خاطر اینکه دفاع قوی‌تری صورت بگیرد، چون در عمل گاهی وکلای تسخیری به خاطر بحث مالی دفاع کافی و شایسته‌ای از موکل به عمل نمی‌آورند.

نکته دیگری که در واقع یک خلأ است مشاوره‌هایی است که بزه‌دیدگان

در هنگام ورود به دادرسی نیاز دارند و الان ارائه نمی‌شود. مراد من مشاوره‌ها و اطلاعات لازم برای پی‌گیری پرونده نیست بلکه برای همان نیازها یا - به تعبیر دکتر غلامی - حقوقی است که مثل بحث‌های عاطفی و روانی دارند. چون اولین جایی که متوجه این نیاز می‌شود می‌تواند ما را به سمت شناسایی حقوق بزه‌دیده پیش ببرد خود پلیس و دادسراست. واحدهایی که الان در دادگاه‌ها و دادسراهای ما تحت عنوان ارشاد و معاضدت قضائی وجود دارد، راهنمایی حقوقی می‌کنند و راهنمایی‌های لازم در امور روانی، مشاوره‌های روان‌پزشکی، مشاوره‌های پزشکی و امثال اینها را همچنان نداریم. در لایحه جدید «حمایت از اطفال و نوجوانان» پیش‌بینی شده است که یک واحد در دادسراها تحت عنوان واحد حمایت از کودکان شکل بگیرد که متشکل است از روان‌پزشکان، پزشکان، متخصصان، مددکاران اجتماعی و امثال اینها. به نظر من این مدل می‌تواند برای کل بزه‌دیدگان پیش‌بینی شود، به همین خاطر هم عرض کردم که یک جاهایی حقوق بزه‌دیدگان یا نیازهایشان عام و فراگیر است، بنابراین در این موارد نمی‌شود تنها به یک گروه خاص توجه کرد.

نکته بعدی مربوط به صدور قرارهای تأمین است. یک بخشی از هدف قرار تأمین تضمین حضور متهم در فرایند رسیدگی و اجرای حکم است، بخش دیگر هم ناظر به حقوق متهم مثل جبران خسارات اوست. در قانون موجود بر خلاف خیلی از کشورهای هم‌تراز ما این جنبه‌های حمایتی ضعیف است، ولی خوشبختانه در بند الف ماده ۲۰۵ لایحه جدید قانون آیین دادرسی کیفری در بند الف ماده ۲۰۵ پیش‌بینی شده که باز پرس می‌تواند علاوه بر صدور قرار تأمین به منظور تحت نظارت قرار دادن متهم و تضمین حقوق بزه‌دیده قرار نظارت قضائی صادر کند که در بند الف آن ارائه خدمات به بزه‌دیده در جهت رفع یا

کاهش آثار زیان بار مادی یا معنوی ناشی از جرم پیش بینی شده است. یعنی در واقع خدمات و نظارت‌ها ناظر به رعایت حقوق بزه‌دیده است.

اگر این قانون تصویب شود، به نظر من، یک تحول مهمی می‌تواند در حقوق ما اتفاق بیفتد. مشکل دیگری که در فرایند دادرسی الان وجود دارد این است که در تحقیقات مقدماتی بزه‌دیدگان اگر وکیل نداشته باشند دسترسی به اطلاعات پرونده ندارند و نمی‌توانند به خوبی از حقوق خودشان دفاع بکنند. این مشکل مهمی است اگر ما وکیل را بپذیریم که خوب مسئله حل است. در حال حاضر اگر بزه‌دیده به عنوان شاکی وکیل داشته باشد می‌تواند به اطلاعات پرونده در تحقیقات مقدماتی دسترسی داشته باشد ولی متهم نمی‌تواند، حتی اگر وکیل داشته باشد.

این جنبه در حال حاضر یک نوع شناسایی حق برای بزه‌دیده است که بتواند مفاد پرونده را بداند ولی مشکلش این است که بدون وکیل نمی‌تواند که اگر تحول مذکور در خصوص وکیل اتفاق بیفتد این مشکل تا حدی رفع می‌شود. نکته دیگری که به گونه‌ای شناسایی حقوق بزه‌دیدگان در جریان رسیدگی است اینکه بزه‌دیده پس از صدور کیفرخواست مثل سایر اصحاب دعوا برای رسیدگی دعوت می‌شود و رسیدگی ترافیعی می‌شود. ترافیعی بودن رسیدگی این راه را باز می‌کند برای اینکه مطالبش را آنجا بیان کند، اظهاراتش شنیده شود و جالب اینجاست که این در کنار دادستان است. نکته جالب این است که در حال حاضر در ایران در رسیدگی‌های کیفری، برخلاف حقوق کشورهای غربی که دادستان واقعاً حضوری پررنگ دارد، حضور دادستان جز در محاکم کیفری استان در هنگام محاکمه کم‌رنگ است و حضور بزه‌دیده پررنگ. در حال حاضر در پرونده‌های کیفری نمایندگان دادستان پس از صدور کیفرخواست با یک فرم در جلسات می‌روند و چه بسا حاضر نمی‌شوند و تنها فرم مربوطه را پر می‌کنند

که به منزله حضور نماینده دادستان در رسیدگی است و به همین جهت رسیدگی واقعاً مواجهه‌ای بین شاکی (بزه‌دیده) و متهم است. به همین خاطر، فشاری که در فرایند رسیدگی به بزه‌دیده وارد شود خیلی زیاد است و نیاز به کمک بیشتری دارد. یکی از نکات مهم اینکه بزه‌دیده، به ویژه اگر وکیل نداشته باشد، نمی‌داند چه دفاعی بکند، چه نکاتی را بیان کند به همین اعتبار نه تنها نمی‌تواند از نظر حقوقی خوب دفاع کند که خود رسیدگی و حواشی آن نیز فشارهایی را برای او ایجاد می‌کند که گاه مشکل‌ساز است. به عنوان مثال با اینکه قانون پیش‌بینی می‌کند جز در موارد ضروری نیاز به حضور طفل بزه‌دیده نیست ولی می‌بینید خانواده‌ها بچه‌هایشان را به آنجا می‌برند، یعنی فکر می‌کنند باید آنجا حضور داشته باشد؛ خود این نوعی فشار روحی را هم برای بزه‌دیده و هم خانواده‌شان ایجاد می‌کند. در این لایحه پیش‌بینی شده که در مورد اطفال، دادرسی می‌تواند بدون حضور آنها صورت بگیرد جز در موارد ضروری که دادگاه نیاز به اخذ توضیح دارد.

مشکل دیگر بزه‌دیدگان، ضرورت مراجعات مکرر برای پی‌گیری پرونده است که چنان خسته‌کننده است که یا فرد را از طرح دعوا پشیمان می‌کند و به همین دلیل خیلی از افراد اعلام جرم نمی‌کنند؛ بنابراین پذیرش وکیل تسخیری برای بزه‌دیده با حمایت دولت می‌تواند میزان عدم گزارش را کم کند به خاطر اینکه بزه‌دیده حس می‌کند کسی در کنار او است که می‌تواند پرونده را پی‌گیری کند. طرف دیگر قضیه این است که مشکلات داورری موجب می‌شود که بزه‌دیده پس از طرح شکایت، در مواردی که واقعاً حقوقش رعایت نشده و خساراتش جبران نشده است مجبور به ترک دعوا و یا اعلام گذشت شود، یعنی به خاطر فشاری که به او وارد می‌شود مجبور به گذشت می‌شود. نکته دیگری که البته مربوط به فشارهای وارد بر بزه‌دیده است، ماهیت خود نظام جزائی است

که برای گذشت بزه‌دیده نقش مهمی قائل است. زیرا شکات برای کسب رضایت قربانی به طور مستمر، مستقیم یا غیر مستقیم به بزه‌دیده مراجعه می‌کنند و از او درخواست گذشت دارند، به‌ویژه در پرونده‌هایی مثل قتل عمد که منجر به حکم قصاص شده است. در این موارد نهادهای مدنی می‌توانند به عنوان میانجی این فشارها را کمتر کنند زیرا روش چانه‌زنی را بلدند.

مسئله دیگر در رسیدگی‌ها به نظر من در تعیین مجازات است. در تعیین مجازات یکی از گرفتاری‌های نظام حقوقی ما این است که نه تنها به بزه‌دیده، بلکه به متهم هم هیچ اهمیتی نمی‌دهد. در نظام کامن‌لا بعد از اینکه هیئت منصفه محکومیت را پذیرفت دادگاه به منزله یک کارگاه در صدد تعیین مجازات برمی‌آید. قاضی، وکلای طرفین دعوا و دادستان و نماینده (مثلاً نهاد تعلیق مراقبتی یا آزادی مشروط) با هم شور می‌کنند در خصوص اینکه کدام مجازات برای محکوم علیه مناسب است. ما در فرایند رسیدگی مان این امکان را پیش‌بینی نکردیم که راجع به اینکه چه مجازاتی متناسب و مناسب است بحث کنیم. چون قانون پیش‌بینی کرده پس از ختم دادرسی ظرف یک هفته قاضی باید رأی صادر بکند. در این مرحله اساساً وکیل شاکی و بزه‌دیده و وکیل متهم یا خود او هیچ‌گاه در تعیین مجازات مشارکت ندارند، چون نمی‌دانند دادگاه آیا می‌خواهد محکوم بکند یا نه و می‌دانید که هیچ وکیلی پیش از اینکه محکومیت یا براءت صادر شده باشد راجع به بقیه مراحل دادرسی از جمله تعیین مجازات چیزی نمی‌گوید و نمی‌نویسد و به همین اعتبار شما می‌بینید که پس از اینکه حکم محکومیت صادر شد خود قاضی بنا به ملاحظات مجازاتی را تعیین می‌کند. بعد از آن است که موقعی که پرونده می‌خواهد به مرحله تجدیدنظر برود وکلای طرفین در خصوص اینکه آیا مجازات مناسب است یا مناسب نیست نظر می‌دهند. به عنوان مثال وکیل متهم می‌گوید که مجازات مناسب

نیست و لایحه می‌نویسد، وکیل بزه‌دیده و شاکی هم در خصوص اینکه این مجازات متناسب است یا متناسب نیست و آیا حقوق بزه‌دیده مراعات شده یا نشده است در مرحله دوم وارد می‌شود که اتفاقاً این یکی از اشکالاتی است که باید رفع شود. نکته دیگر این است که در قانون آیین دادرسی کیفری ما پیش‌بینی شده حتی پس از صدور حکم قطعی اگر بزه‌دیده گذشت کند می‌توان مجازات را تخفیف داد. مبنای این است که متهم توانسته رضایت بزه‌دیده را جلب کند، خسارات احتمالی وارد بر او را تا حدودی جبران کند و در صدد اصلاح امور برآمده است. پس بنابراین مستحق دریافت یک تخفیف است. نکته آخری که می‌خواهم عرض کنم با اینکه در آیین دادرسی جدید راهی را برای مشاوره دادن پیش‌بینی کرده مثلاً در ماده ۶ لایحه آیین دادرسی کیفری جدید گفته متهم، بزه‌دیده و شاهد باید از حقوق خود در فرایند دادرسی آگاه شوند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود، ولی در خصوص اینکه توسط چه نهادی و به چه صورت مادر جریان دادرسی می‌توانیم حقوق دیگر بزه‌دیدگان را مراعات کنیم، قوانین و مقررات ما جسته و گریخته نکاتی را آورده‌اند که کامل نیست.

**ملاحظه حقوق:** بحث همراهی بحث حساسی است چون در آیین دادرسی با توجه به ساختار سنتی اش چندان توجهی به بحث بزه‌دیده به صورت مشخص نبود و باید مبسوط‌تر هم بحث شود. آقای دکتر غلامی! سؤال در خصوص ترمیم آثار ناشی از جرم در خصوص بزه‌دیدگان است، البته لزوماً منحصر به بحث‌های ترمیمی نمی‌شود. اساساً تصمیم‌گیری قضائی در خصوص مسئله‌ای که برای بزه‌دیده به وجود آمده — چه در ابعادی که مشخصاً مربوط به ترمیم است و چه تعیین کیفر — بر مبنای توجه به بزه‌دیده از چه ضرورت‌هایی تبعیت می‌کند؟

دکتر غلامی: من قبل از اینکه به این موضوع بپردازم به تذکری که آقای دکتر



نجفی اشاره فرمودند و تذکر بجا و در واقع روان‌شناسانه‌ای هم بود، باید اشاره کنم که تأکید بر حقوق بزه‌دیدگان نباید منجر به نقض حقوق بزهکاران شود. این نکته، بسیار مهم است، به‌ویژه اگر ما از طرف دیگر با قضات یا وکلایی سروکار داشته باشیم که کم و بیش مجازات محورند، یعنی اجرای عدالت را اصولاً در اجرای مجازات تجسم می‌کنند و این فوق‌العاده امر خطرناکی است. در واقع ما برای تأمین حقوق بزه‌دیدگان نیازمند آن هستیم که درست به همان ترتیب که در اجرای عدالت کیفری نسبت به بزهکاران به نمایندگان عدالت کیفری و از جمله به قضات و وکلا آموزش می‌دهیم، در اجرا و اعمال حقوق بزه‌دیدگان نیز به آنها آموزش دهیم. در واقع ما در اینجا نیازمند یک عدالت متوازن (Balance Justice) هستیم، یعنی عدالتی که بتواند میان حقوق بزه‌دیدگان از یک‌سو، حقوق جامعه از سوی دیگر و حقوق بزهکاران ایجاد توازن کند و در هر حال همانند گذشته به ترتیبی نباشد که فرشته عدالت چشمان خودش را می‌بست، در یک دست شمشیر و در دست دیگر ترازو داشت بلکه در حال حاضر چشمان خود را باز کرده و احتمالاً فقط کمابیش به بزهکار نگاه می‌کند و احتمالاً تحت تأثیر روی کردهای نظری متفاوت، گاهی شمشیر یا ترازو را از کف رها کرده است.

با در نظر گرفتن این نکته بسیار حساس لازم است به برخی از حقوق بزه‌دیدگان به ترتیبی که برخی از دوستان از جمله آقای دکتر محمودی هم اشاره کردند بپردازیم. اما واقعاً پیش از این یک سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه چرا باید به بزه‌دیدگان و حقوق آنها توجه کرد؟ شاید این پرسشی بود که باید در ابتدا به نحو خاص پرسیده و بر آن تأکید می‌شد. یکی از دلایل این امر این است که به نحو روشن و واضحی بزه‌دیده در جریان ارتکاب یک جرم به عنوان یک قربانی، حقوقی را از دست داده است. بنابراین در واقع به عبارتی محاوره‌ای

می‌توان گفت بزه‌دیده کسی است که مظلوم واقع شده و در نتیجه حق او بر مال، بر تمامیت جسمانی، بر آزادی و امثال اینها حسب نوع جرم ارتكابی علیه وی از او ستانده شده یا در معرض تضییع قرار گرفته است. این یک مرحله و یک گام برای توجیه حقوق بزه‌دیده است. گام و مرحله بعدی این است که تحمل بزه دارای آثار وحشتناکی بر بزه‌دیده است، بزه‌دیده‌ای که زندگی خود را کنترل می‌کرد و با اعتماد به نفس نسبی این امر را انجام می‌داد، در نتیجه تحمل بزه، به انحاء مختلف حق بر کنترل زندگی خود به نحو عادی را نخواهد داشت. معمولاً بزه‌دیدگان با تحمل بزه دچار عصبانیت، خشم، ناراحتی و گونه‌های مختلف پریشانی و اختلال‌های روانی می‌شوند. من می‌توانم در این مورد به مثالی اشاره کنم که متأسفانه در حال حاضر به واسطه تحمل بزه توسط کسی که او و خانواده‌اش را می‌شناسم با آن روبه‌رو هستیم. این فرد هم خودش و هم خانمش فرهنگی هستند، خانواده او در یک صبحگاه مورد حمله چند نفر قرار گرفت و در نتیجه یک اختلاف عادی که ممکن است هر یک یا دو همسایه‌ای با هم داشته باشند متحمل ورود به عنف به منزل (یعنی نقض حریم خصوصی) و نیز ضرب و جرح شدید شد به نحوی که به بیهوشی همسرش برای مدت چند روز و ایراد ضرب و جرح به خود او و فرزندانش انجامید. خوب، واقعاً ببینیم این واقعه جنائی در زندگی او چه تأثیری داشته است؟ همسر او بعد از سه روز کما به هوش آمده وارد فرایند قضائی شدند. ابتدا پرونده در مسیر رسیدگی کیفری قرار گرفت، به دفعات این افراد در کلانتری حضور پیدا کردند. در کلانتری مورد انواع تهدیدهای بزهکاران قرار گرفتند، که کما بیش از یک سِمَت رسمی (فرهنگی - دولتی) هم برخوردار بودند. در نتیجه این وضعیت، این فرد و همسرش از اینکه به کلانتری بروند شدیداً مضطرب و نگران بودند. کسی که خبرنگار بود و باید در یک مؤسسه خبری کار می‌کرد دیگر همانند یک کارمند عادی امکان

حضور در آنجا را نداشت. پرونده او جزء مهمی از زندگی او شد و بنابراین روال طبیعی زندگی اش را از مسیر خارج کرد. همسر او که باید در یک بیمارستان کار می کرد از این پس مجبور بود روزی یک بار یا هفته ای سه تا چهار بار به کلانتری مراجعه کند، در حالی که شدیداً از رودررو شدن با بزهکاران نگران و مضطرب بود، به او توهین می کردند و مستقیماً او را مورد تهدید قرار می دادند و نهایتاً وقتی همسر او دو بار در نتیجه آثار جرم دست به خودکشی زد یا شروع به خودکشی کرد او را نزد روان پزشک بردند و روان پزشک جهت تسکین آثار جرم نزد وی، برای او داروهایی را تجویز کرد. در حال حاضر او این داروها را مصرف می کند. شوهر او هم در نتیجه مواجهه با این اوضاع و احوال نه تنها با فرزندان برخورد خشونت آمیزی دارد و آستانه تحریک او بسیار پایین آمده است، بلکه او هم مجبور شد به روان پزشک مراجعه کند و داروهایی را از روان پزشک بگیرد. هر دو نفر دارو مصرف می کنند، اما در اثر مصرف این داروها شوهر تمایلات جنسی خودش را از دست داده و در مقابل زن تمایل جنسی بیشتری پیدا کرده است. در نتیجه علاوه بر آثار منفی ای که این بزه بر رابطه زناشویی این دو داشته، باعث شده که زن به لحاظ روانی آن تکیه گاه اساسی را که شوهرش بوده از دست بدهد و احساس کند که شوهرش آن نقطه تأکید، قوت و آن فردی که می توان او را به عنوان پشتیبان تلقی کرد، نیست بلکه به دلیل ضعف جنسی ای که پیدا کرده بر آن انگاره ذهنی او نیز مهر تأییدی نهاده شده و در نتیجه او را نه تنها شوهری ضعیف که اصلاً شوهر نمی داند. در نتیجه این اختلال زن نیاز به جایگزینی پیدا کرد و متأسفانه یکی از کارمندان محل کار خود را بر اساس آن اختلال روانی که پیدا کرده، جایگزین شوهرش کرده است. در همین جا اگر متوقف شویم و فرض را بر این بگذاریم که شوهر او فردی بی تجربه و فاقد قدرت تصمیم گیری درستی بوده و از همسر خود یا کسی که مثلاً خانمش به او گرایش پیدا کرده

شکایت کیفری کند و اگر قاضی در همین جا به همین اختلالات ناشی از بزه‌دیدگی توجه نداشته باشد، ممکن است بر هر کدام از اینها یک سلسله‌ای از مواد قوانین کیفری را تحمیل کند.

خب این تجربه، اختلالات بی‌شمار دیگری را هم بر زندگی این افراد تحمیل کرده است. در حال حاضر زن تأکید می‌کند که می‌خواهم طلاق بگیرم، در حالی که پیش از این زندگی‌ای کاملاً طبیعی داشته‌اند. به این ترتیب پیش از توجیه حقوق بزه‌دیدگان باید به این نکته بپردازیم که تحمل جرم، اتفاق فوق‌العاده ناخوشایندی است که می‌تواند تمامیت زندگی مفید بزه‌دیده را مورد تهدید قرار دهد. از آن طرف مامی دانیم که تحمل بزه آثار بسیار ناخوشایندی بر روابط اطرافیان با بزه‌دیده دارد. به نحوی که کسی که تاکنون انسان محترمی بوده، حتی در نتیجه تحمل برخی بزه‌ها ممکن است متهم به همراهی با جرم و فرایند ارتکاب آن شود و از او بپرسند چه شد که جرم بر شما واقع شده و بر دیگری واقع نشده است؟ حتماً دلیل یا دلایل متعددی وجود داشته که مجرم به سوی شما جلب شده است. از این جهت است که واقعاً تحمل جرم پرسش‌های متعددی را برای بزه‌دیدگان فراهم می‌کند و پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند ایجاد فرایندی است که براساس آن بتوان به حقوق بزه‌دیدگان و نیازهای آنان پاسخ گفت. مثلاً حتماً بزه‌دیده از خودش می‌پرسد: چرا این اتفاق افتاد؟ و چرا این اتفاق نسبت به من افتاد؟ چرا نسبت به دیگری این اتفاق نیفتاد؟ آیا من دارای یک ویژگی خاصی بودم؟ آیا من موجودی ضعیف، لاابالی و امثال اینها بودم که متحمل این بزه شدم؟ چرا این فرد این‌گونه با من رفتار کرد؟ آیا من واقعاً مستحق این اقدام بودم؟ آیا من در جای دیگر نسبت به کسان دیگر رفتاری را مرتکب شده بودم که این اقدامی که متحمل شدم واکنش طبیعی آن باشد؟ به عبارت دیگر بزه‌دیده ممکن است خود را مقصرتلقی کند، یعنی دچار

احساس گناه و ویژه‌ای شود که در نتیجه، تحمل بزه را حق خودش بداند و همین‌طور ممکن است بپرسد - و این پرسش فوق‌العاده برای بزه‌دیده هولناک است - که آیا ممکن است که این تجربه مجدداً نسبت به او تکرار شود؟ آیا امکان دارد که مجدداً موضوع رفتار خشونت‌بار مجرم قرار بگیرد؟ و سرانجام بدون تردید تحمل بزه بر نگرش فرد نسبت به کثیری از دیدگاه‌هایی که داشته (مثل دیدگاه او نسبت به خودش، نسبت به دنیایی که در آن زندگی می‌کرد، نسبت به ایمانی که داشت و نسبت به رابطه‌ای که با دیگران داشته است) تأثیرگذار خواهد بود. فردی که تاکنون بزه‌دیده نشده کمابیش در یک ارزیابی منطقی دنیا را محیط نسبتاً منظمی می‌داند و فکر می‌کند اگر رفتار خود را کنترل کند احتمالاً رفتار دیگران را هم نسبت به خودش کنترل خواهد کرد. ولی تحمل بزه به او نشان خواهد داد که دنیا چنان که فکر می‌کرد منظم نیست و اتفاقات ممکن است به نحو غیرمترقبه‌ای بر او عارض شوند، و به هر حال او از آینده خود فوق‌العاده خواهد ترسید. از آنچه گفتیم می‌توان دریافت که بزه‌دیده در درجه اول نیازمند «امنیت» است. او کسی است که دیگر به راحتی احساس امنیت نخواهد کرد چون امنیتش توسط بزه‌کار و اقدامات بزه‌کارانه او ستانده شده است. به علاوه، بدون تردید او نیازمند اجرای عدالت است اما نه عدالتی که لزوماً ما در قوانین به نحوی دولت‌مدارانه آن را تعریف می‌کنیم. دادستان اصولاً نماینده جامعه است هرچند، گاه، بزه‌دیده نیز توسط دادستان نمایندگی می‌شود حداقل به خاطر عملی که مجرم انجام داده و دادستان مدعی آن است که با مجرم برخورد قضائی شود. اما آیا صرف نمایندگی بزه‌دیده توسط دستگاه عدالت کیفری نیازهای آتی و مهم او را تأمین می‌کند؟ متأسفانه این‌گونه نیست، زیرا در واقع با توجه به نتایج بزه‌دیدگی می‌توان آثار جرم را در یک

تقسیم‌بندی کلی به دو دسته آثار مادی و ملموس و آثار غیرمادی و معنوی تقسیم کرد. آثار مادی و ملموس گاه ناظر به ضرر و زیان‌های مالی و گاه ناظر به ضرر و زیان‌های جسمانی است که فرد متحمل می‌شود. اما ممکن است آثار معنوی جرم فوق‌العاده وحشتناک‌تر از آثار مادی جرم باشند. در اینجا است که ممکن است اگرچه چشم بزه‌دیده ترمیم نشده است، او بتواند با چشم دیگری ببیند و کارهای روزمره خودش را انجام دهد اما اثری که از دست دادن چشم بر اعتماد به نفس، زیبایی و تصویر او از خودش، وقتی هر روز خود را در آینه نگاه می‌کند، خواهد داشت اثری است که به راحتی قابل ترمیم نیست و درست به همین دلیل است که اصطلاح ترمیم یا Restoration اعم از ترمیم خسارت‌های مادی است و باز به همین دلیل است که برخی تأکید می‌کنند به جای Restoration که گاهی تأکید بر ترمیم مادی دارد باید از عبارات‌های دیگری مثل Redress و امثال اینها استفاده کرد. با در نظر گرفتن این نکات است که می‌توان حقوق متعددی را برای بزه‌دیدگان شناخت که هم آقای دکتر نجفی و هم آقای دکتر محمودی به برخی از آنها اشاره کردند. اگر بخواهیم فقط به یک قسمت از این حقوق که ناظر به مرحله رسیدگی و مرحله اجرای حکم هستند با تأکید بیشتری اشاره کنیم می‌توان به برخی از این موارد اشاره یا تأکید کرد.

اولین نکته این است که در فرایند رسیدگی همان‌طور که آقای دکتر نجفی فرمودند بزه‌دیده باید به رسمیت شناخته شود یعنی باید علاوه بر اقامه دعوا، حق داشته باشد اظهارات خود را بیان کند. این نکته‌ای است که کمابیش کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد اظهارات بزه‌دیده فقط ناظر به واقعیت پدیده‌ای که تحمل کرده نیست. مثلاً ممکن است قاضی از او بپرسد شکایت شما چیست؟ او می‌گوید: جناب قاضی مثلاً این لیوان یا این تَنگ آب یا

اتومبیل من یا امثال اینها را دزدیده‌اند. من به دفعات از دوستانی که قاضی هستند و در کلاس های ما حضور دارند، سؤال کرده‌ام اگر بزه دیده بگویند که این ماشینی که دزدیده‌اند متعلق به پدر من بود و من نسبت به آن خاطره خوشی داشتم، پدرم چند وقت پیش فوت کرد، این یکی از مهم ترین یادگاری های پدرم بود، من وقتی توی این ماشین می‌نشستم مثلاً احساس می‌کردم پدرم کنار من نشسته و یا با این ماشین این کارها را انجام می‌دادم و زندگی من در نتیجه تحمل این بزه دچار این اختلال شده است شما به عنوان قاضی چه جمله‌ای را خطاب به بزه‌دیده می‌گویید؟ اکثر دوستان می‌گفتند به او می‌گوییم «داستان نگو».

اتفاقاً در فرایند ترمیمی بزه‌دیده باید بتواند داستان خودش را بیان کند تا نه فقط تقاضای جبران خسارت کند، بلکه بتواند احساس کند که یک گوش دیگر و یک احساس دیگر برای درک احساس او وجود دارد. به لحاظ روان‌شناختی این فرایند، موجب التیام است یعنی اگر بزه‌دیده بتواند داستان خودش را برای دیگران بیان کند در بهبود او مؤثر است. پس او باید به عنوان بزه‌دیده در نهاد عدالت کیفری شناخته شود، یعنی امکان این را داشته باشد که صدای خودش را به گوش دیگران برساند. طبیعی است که برای این منظور قضات آموزش های خاصی دیده‌اند، یعنی آنها آموزش دیده‌اند که صدای دیگری از بزه‌دیده بشنوند. به عبارتی فقط شکایتش را بشنوند. در اینجا تأکید می‌شود که قضات و دیگر مجریان عدالت در امور کیفری باید آموزش ببینند که از این حق بزه‌دیده و حقوق دیگر او مطلع شوند. علاوه بر اینها بزه‌دیدگان در فرایند رسیدگی کیفری این حق را دارند که با همراهانی همراه باشند مثلاً اعضای خانواده، حامیان و کسان دیگر آنها را همراهی بکنند. گاه بزه‌دیده ممکن است تمکن مالی برای استخدام وکیل نداشته

باشد ولی بتواند از فردی که به او نزدیک است و از تخصص لازم برخوردار است بخواهد او را همراهی کند. حضور یک فرد همراه در این راستا می‌تواند به او قوت قلب بدهد تا وی بتواند با زبان بازتری سخن خودش را بیان کند. او باید حق داشته باشد که در فرایند رسیدگی کیفری فردی را بدون اینکه سمتی داشته باشد همراه خود کند. بدین ترتیب پیش‌بینی تعیین وکیل تسخیری برای بزه‌دیده در پیش‌نویس لایحه آیین دادرسی کیفری، به ترتیبی که آقای دکتر محمودی به آن اشاره کردند، نکته بسیار مثبتی است. علاوه بر این، قضات باید در رسیدگی‌های کیفری به امنیت بزه‌دیدگان و جامعه نیز توجه کنند و بنابراین اگر به اخذ تأمین از بزهکار اقدام می‌کنند، احساس بزه‌دیده نسبت به آن را در نظر بگیرند و حتی الامکان در برخی قوانین مثلاً در قانون حمایت از بزه‌دیدگان آمریکا در سال ۲۰۰۴ تأکید شده است تا حدی که امکان‌پذیر است موافقت بزه‌دیده را احراز کنند. طبیعی است که نمی‌خواهیم در اینجا این را بهانه‌ای برای افزایش جمعیت کیفری در زندان‌های خودمان قرار دهیم. زیرا حسب آمارهای موجود بیان می‌شود که ۵۲ درصد جمعیت زندانیان ما کسانی هستند که برای کمتر از ده روز به واسطه صدور انواع قرار تأمین در زندان حضور پیدا می‌کنند. اصولاً نمی‌خواهیم این بهانه‌ای شود برای آن منظور. ولی حتی الامکان باید این را در نظر داشت که اگر بزه‌دیده در نتیجه تحمل بزه احساس ناامنی می‌کند، آزادی بزهکار ممکن است ترس و تهدید او را تشدید کند. همچنین تأکید می‌شود قضات پیش از آنکه نسبت به صدور حکم اقدام کنند، اگرچه ملتزم به رعایت اصل قانونی بودن مجازات‌ها هستند، اما باید نظر و دیدگاه بزه‌دیدگان را در مرحله صدور حکم مورد توجه قرار دهند. این طور نباشد که بزه‌دیده احساس کند که بزهکار مشمول پاداش دستگاه عدالت کیفری و قضات قرار گرفته و هیچ



تناسبی میان آثار جرمی که تحمل کرده با حکم قضائی که صادر شده احراز نکند بلکه احساس کند که در نتیجه تحمل بزه حتی به صورت رسمی توسط دستگاه عدالت کیفری مشمول مجازات قرار گرفته است. به همین ترتیب می توان به نکات دیگری اشاره کرد و تأکید می شود تا آنجایی که امکان پذیر است قضات در راهنمایی پلیس، دادستان، وکلا و دیگران نسبت به تأمین حقوق بزه دیده نقش ویژه ای داشته باشند و به علاوه تأکید می شود قضات نسبت به صدور احکام مبنی بر جبران خسارت بزه دیدگان توجه کنند. این یکی از حقوق بزه دیدگان است که ممکن است در بسیاری از پرونده های کیفری رعایت نشود و قضات صرف صدور حکم مبنی بر مجازات بزه کار در قالب جزای نقدی، حبس و امثال اینها را به عنوان اجرای عدالت تلقی کنند. علاوه بر این، نکته مهم دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که به ویژه در دادگاه های اختصاصی ممکن است بزه دیدگان دچار بزه دیدگی مضاعف شوند. در این دادگاه ها بر خلاف دادگاه های عمومی حضور بزه دیدگان به انحاء مختلف و بنا به دلایل متعدد ممکن است کم رنگ، بی رنگ و یا حتی ناممکن باشد. بزه دیده ای را در نظر بگیرید که در یک جرم موصوف به اقدام علیه امنیت ملی، فردی از افراد خانواده خویش را از دست داده و آسیب دیده است، ولی حضور او در دادگاه اختصاصی با مشکلات متعددی روبه روست. حتی ممکن است، امکان مطالعه پرونده متشکله توسط وکیل او وجود نداشته باشد. از این جهت خصوصاً در کشور ما توجه به حقوق بزه دیدگان در دادگاه های اختصاصی مثل دادگاه های انقلاب و دادگاه های نظامی فوق العاده قابل توجه است. من برای اینکه بحث طولانی نشود به حقوق بزه دیدگان در مرحله اجرای احکام یا در مرحله اصلاح و تربیت نمی توانم به تفصیل اشاره کنم. ولی از جمله حقوق آنها این است که

بزه‌دیدگان ولو اینکه بزه‌کار به زندان فرستاده شود یا حکمی نسبت به او اجرا شود، باید حق ارتباط با بزه‌کار را در صورت تمایل داشته باشند و باید بدانند که به بزه‌کار یعنی کسی که به واسطه ارتکاب جرم نسبت به آنها فرضاً در زندان است چه می‌گذرد. اگر بزه‌کار بعد از مدتی از تحمل حبس، مشمول آزادی مشروط می‌شود، در برخی قوانین تأکید شده است که بزه‌دیده باید از این موضوع باخبر باشد. این موضوع بسیار جالب است که ما در جوامعی که کوچک‌تر است، مثلاً در شهرهای کوچک یا روستاها به وفور می‌شنویم که محکومین به صدور چک بلا محل مدتی را در زندان می‌مانند و بر اساس سیاست‌هایی که برای کاهش جمعیت زندان‌ها داریم آزاد می‌شوند. در نتیجه کسی که مثلاً در همان محل زندگی می‌کند و پنج میلیون تومان پول او را بزه‌کار در قالب صدور چک بلا محل برده، بعد از چند ماه آزاد می‌شود، شدیداً احساس ناتوانی و بزه‌دیدگی مضاعف می‌کند. در این وضعیت بزه‌دیده خودش را سرزنش می‌کند و می‌گوید اگر من به این محکمه، دادگاه و دستگاه عدالت کیفری مراجعه نمی‌کردم و او را محکوم نمی‌کردم شاید او راضی می‌شد لااقل در صدی از پول را به من بدهد ولی در حال حاضر نه تنها هیچ چیز به من نداده بلکه اقدامات مرا نیز به تمسخر گرفته است. بر این اساس صدور احکام آزادی مشروط، تعلیق مجازات و امثال اینها صرف نظر از اینکه موجب آزادی بزه‌کار می‌شود و جمعیت زندان‌ها را کاهش می‌دهد، ممکن است در برخی موارد آثار منفی نسبت به بزه‌دیده هم داشته باشد. به همین ترتیب در صورتی که بزه‌دیده تقاضای گفت‌وگو با بزه‌کار و ایجاد ارتباط با او را داشته باشد و مثلاً بخواهد راجع به علل بزه‌دیدگی خودش، احتمال بزه‌دیدگی مجدد و امثال اینها از بزه‌کار پرسش‌هایی داشته باشد و یا در هر حال بخواهد در فرایند ترمیم با بزه‌کار گفت‌وگو داشته باشد باید حق ارتباط

با بزهدار را داشته باشد، ولو آنکه وی در زندان باشد. این مبحث خیلی طولانی است و بدون تردید نمی توان به همه ابعاد آنها اشاره کرد لذا به همین مقدار بسنده می کنم.

**مبحث حقوق:** موضوع بسیار وسیع تر و پیچیده تر از آن است که در یک نشست بتوان آن را جمع بندی کرد اما اگر تکمله ای بر مباحث انجام شده خصوصاً با تکیه بر نقد رویه یا قوانین موجود وجود دارد، چون بحث ها بیشتر قالب نظری داشت و احتمال دارد بر نقاط قوت و ضعفی بخواهیم تأکید بیشتری کنیم.

دکتر نجفی: ابتدا در ارتباط با مطالبی که همکاران محترم، به ویژه جناب آقای دکتر غلامی فرمودند، باید اضافه کنم که ماده ۲۲۱ آیین نامه اجرائی سازمان زندان ها مصوب ۲۰ آذر، ۱۳۸۴ مقرر می دارد «به محکومان مرتکب جرائم مالی شامل صادرکنندگان چک پرداخت نشده، در صورتی که در مدت استفاده از مرخصی موفق به جلب رضایت شاکیان شده و مراتب را به اجرای احکام مرجع رسیدگی کننده اعلام کرده باشند و نیز محکومان به پرداخت مهریه، نفقه و دیه به لحاظ جرائم غیر عمدی منتهی به صدمات بدنی و همچنین محکومان ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی، تمدید مرخصی تا سقف یک ماه به منظور تقسیط جزای نقدی یا جلب رضایت شاکی با نظر شورای طبقه بندی بلا مانع است و مدت ذکر شده قابل تمدید است»؛ این خود یک، نوع مرخصی ترمیمی است، زیرا علت اعطا و تمدید مرخصی و موضوع آن در واقع جلب رضایت شاکی / محکوم له است که در قالب گفت و گو و مذاکره و میانجیگری محقق می شود و در نهایت منجر به فصل خصومت و اختلاف بین دو طرف جرم خواهد شد. در بحث اعطای آزادی مشروط نیز همین طور است، یا در ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی، یکی از مواردی که قاضی به استناد آن می تواند مجازات

متناسب‌تر به حال متهم صادر کند، تلاش و کوشش متهم برای جبران خسارت شاکی است، یا در ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری در جرائم قابل گذشت که بحث اصلاح ذات‌البین مطرح می‌شود، باز شاکی حق پُررنگی دارد، یا در مورد جرائم غیر قابل گذشت، به موجب ماده ۲۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، اگر شاکی بعد از صدور حکم و شروع اجرای مجازات گذشت کند، محکوم علیه می‌تواند تقاضای تخفیف کند. طبیعتاً گذشت شاکی مستلزم جلب رضایتش توسط محکوم علیه، گاه به کمک دیگران، است. در این چهارچوب گاه گفت‌وگو و مذاکره طرفین یا خویشان و دوستان آنان موجب رضایت و آشتی می‌شود. حقوق بزه‌دیده، حتی در مرحله اجرای حکم و پس از انقضای مدت مجازات، هم قابل تصور است. مثلاً در آیین نامه سازمان زندان‌ها، نهادی به نام مرکز مراقبت بعد از خروج پیش‌بینی شده که این نهاد دست‌کم تا سه ماه پس از آزادی محکومان از زندان، تحت شرایطی، حمایت مادی و معنوی از آنان به عمل می‌آورد (ماده ۲۳۹) ...، یا محکومین به قصاص نفس تا لحظه اجرای مجازات اعدام می‌توانند از رهگذر مذاکره با اولیای دم و تقاضای عفو اولیاء دم - گاه با کمک و میانجیگری مردمی که در صحنه اعدام حضور دارند - امیدوار باشند که از کیفر مرگ رهایی می‌یابند.

در حقوق ایران، به ترمیم خسارت‌ها و رنج‌های روانی - عاطفی شاکی خیلی پرداخته نشده است. در این زمینه حقوق ما واقعاً خلأ دارد، ضمن اینکه در مواردی که اصطلاح خسارت معنوی به کار برده می‌شود بیشتر شامل از دست رفتن حیثیت و آبروی شاکی به خاطر بزه‌دیدگی است. رنج‌ها و خسارات روانی و عاطفی مقوله دیگری است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، تعدادی لایحه قانونی در ارتباط با نظام کیفری هم اکنون، یا در دست تهیه است یا در دست بررسی و تصویب در مجلس است. در این لوایح نیز از

جنبه حمایتی، حقوق جدیدی برای بزه‌دیده / شاکی در نظر گرفته شده است. به عنوان مثال، ماده ۹۰ لایحه قانون حقوق شهروندی و تأسیس نهاد ملی دفاع از حقوق شهروندی مقرر داشته که: «هر کس حق دارد در کلیه مراحل ... و رسیدگی و همچنین در دادرسی‌های حقوقی ...، از مشاوره و دخالت وکیل برخوردار گردد و در صورتی که وکیل نداشته باشد، حق داشتن وکیل به او اطلاع داده شود.» ناگفته پیداست که قید «هر کس»، علاوه بر متهم شامل شاکی نیز می‌شود و از همه مهم‌تر اطلاع‌رسانی به شاکی مبنی بر اینکه می‌تواند در سرتاسر فرایند کیفری از خدمات حقوقی مشاور و وکیل برخوردار باشد، به عنوان یک حق جدید برای بزه‌دیده نیز پیش‌بینی شده است؛ یا ماده ۲۸۰ پیش‌نویس قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که در تمامی امور جزائی، طرفین جرم، - از جمله شاکی - می‌توانند وکیل یا وکلای مدافع خود را انتخاب و معرفی نمایند؛ از همه مهم‌تر به موجب ماده ۲۸۱ همین پیش‌نویس، از این پس بزه‌دیده نیز می‌تواند از خدمات وکیل تسخیری در مرحله دادرسی و صدور حکم استفاده کند، که این امر به نوبه خود یک حق جدید برای بزه‌دیدگان محسوب می‌شود؛ یا در بند ۷ ماده ۱۳۰ قانون برنامه چهارم توسعه هر یک از اصحاب دعوا (که بزه‌دیده نیز جزء آنهاست) در همه مراحل فرایند کیفری حق انتخاب، معرفی و حضور وکیل را دارند؛ یا حمایت جدیدی که در ماده ۵۲ پیش‌نویس یاد شده، با اقتباس از ماده ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری سابق، برای شاکی در نظر گرفته شده است، تأثیر گذشت یا جبران خسارت وارده به او بر صدور قرار تعلیق تعقیب متهم است....؛ یا در تبصره ماده ۱ لایحه قانون مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان، مقرر شده که «مجازات‌های اجتماعی با ملاحظه ... و وضعیت بزه‌دیده تعیین می‌شود؛ یعنی شرایط شخص پس از تحمل

بزه‌دیدگی، نیازها و روحیه او باید معیار قاضی برای توسل به این قبیل کیفرها باشد، در ماده ۱۱ همین لایحه، گذشت بزه‌دیده و جبران خسارت‌های وارده به او در جرائم عمدی که حداکثر مجازات قانونی آن تا شش ماه حبس و نیز در جرم‌های غیر عمدی که حداکثر مجازات قانونی آن تا دو سال زندان است و...، از موجبات تخفیف کیفرهای اجتماعی جایگزین زندان از سوی قاضی صادرکننده حکم خواهد بود، در بند ۴ ماده ۱۴، ارائه خدمات به بزه‌دیده در جهت رفع یا کاهش آثار زیان بار مادی یا معنوی ناشی از جرم از تکالیف بزهکار در «دوره مراقبت» که یکی از کیفرهای اجتماعی چهارگانه است، به شمار می‌آید؛ یا به موجب ماده ۱۶ لایحه قانون رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان، رضایت یا سازش شاکی با متهم از رهگذر میانجیگری موجب صدور قرار موقوفی و یا تعلیق تعقیب خواهد شد. به هر حال، در صورت تصویب و اجرای مفید این قوانین، حقوق و به طور کلی، سیاست جنائی ایران نیز سرانجام وارد عصر «بزه‌دیده‌مداری» خواهد شد. ولی، چه خوب است که به موازات آن، مطالعات بزه‌دیده از منظر جرم‌شناسی نیز مورد توجه قرار گیرد، چنان که بتوان در آینده از بزه‌دیده‌شناسی علمی هم در ایران سخن گفت. زیرا، همه اینها موجب گسترش جنبه‌های جدیدی از سیاست جنائی و جرم‌شناسی خواهد شد که در جامعه نوپا هستند.

دکتر محمودی: بانکته‌ای که جناب آقای دکتر نجفی فرمودند برای من بحثی در حوزه نظریه‌های مجازات در فلسفه حقوق کیفری تداعی شد. به نظر می‌رسد در حقوق کیفری اسلامی طراحی مجازات با یک ویژگی صورت گرفته و آن این است که مجازات علاوه بر پی‌گیری اهدافی چون سزادهی، بازدارندگی و اصلاح به تشفی خاطر و احساس رضایت نزد بزه‌دیده نیز توجه کرده است. نگاه این نظام حقوقی به این دسته اهداف و عوامل تأثیرگذار به نظر می‌رسد مجموعی

است، نه به صورت انفرادی. به همین دلیل است که همواره در کنار اعمال مجازات و نظام ضمانت اجراهای کیفری بزه‌دیده و جبران خسارات وارد بر او - به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های حمایت از بزه‌دیده - را مدنظر قرار داده است. در نظریه مجازات در حقوق اسلامی به نظر می‌رسد این خیلی پرننگ دیده شده است؛ یعنی بزه‌دیده در مجازات چه با هدف سزادهی و چه با هدف اصلاح و بازپروری صاحب نقش است و جانب اورعایت شده است. پذیرش گذشت‌شاکمی یا بزه‌دیده در مراحل مختلف دادرسی در واقع پذیرش این تأثیری است که در نظریه مجازات می‌تواند داشته باشد. یعنی مجازات را کاهش می‌دهد چون او گذشت کرد، زیرا، او متضرر اصلی از جرم است. این امر نشان‌دهنده آن است که از جنبه سزاهدنگی چون مجرم توانسته گذشت او را بگیرد، این گذشت، بخشی از تشفی خاطر پذیرفته شده و عمل شده است. بنابراین مجازات اولیه در نظر گرفته شده نیاز به اجرای کامل ندارد، از جنبه اصلاحی نیز رضایت گرفتن و جبران خسارات بزه‌دیده نشانه‌ای از اصلاح اوست.

نکته دیگر این است که شاید در حقوق کیفری ایران بتوان نهادی را تحت عنوان «صندوق حمایت از بزه‌دیدگان» طراحی کرد که اتفاقاً همان‌گونه که اشاره شد سابقه‌اش را هم در قانون برنامه چهارم و هم در قوانین دیگر داریم که بر آن اساس از محل جزا یا جریمه نقدی که به خزانه پرداخت می‌شود، بخشی صرف جبران خسارت بزه‌دیدگان و یا ترمیم خسارات و سایر جنبه‌های حمایتی غیرمادی و به قول آقای دکتر غلامی جنبه‌های معنوی شود. گاهی دادگستری می‌خواهد به بزه‌دیده کمکی بکند، پول ندارد. اگر ما بتوانیم این را طراحی بکنیم که به نظر من مدتش قابل طراحی است. همان‌طور که من عرض کردم ما در قوانین مختلف به ویژه قانون برنامه چهارم در جای جای این برنامه طراحی شده که از محل جزاهای نقدی پولی برای جبران خسارات

وارده بر بزه‌دیدگان پرداخت شود که این بزه‌دیده عمدتاً بزه‌دیده حوزه حقوق عمومی بود. در حالی که در اشخاص حقیقی هم این قابل پذیرش است که یک بخشی از جزای نقدی جایی جمع شود، کمک‌های نهادهای مردمی مثلاً ستاد دیه بحث خیلی مهمی است که در نظام حقوقی ما جا باز کرده است. حتی نهادی مانند وقف - که در یکی از مواد قانون برنامه چهارم، دولت مکلف به اشاعه آن شده است - می‌تواند محلی مناسب برای تأمین منابع مالی این صندوق باشد. مورد و جهت وقف می‌تواند کمک به قربانیان جرائم و مانند آن باشد، بنابراین هم زمینه‌های اجتماعی وجود دارد و هم اینکه در قوانین می‌شود این را تصویب کرد که پولی در یک صندوقی جمع بشود برای اینکه بزه‌دیدگان بتوانند از حمایت‌های مالی و مادی آن برخوردار شوند نه فقط برای جبران خسارت مادی‌شان بلکه برای آموزش، مشاوره و مانند آن. دکتر غلامی: در یک جمع‌بندی و به نحو خلاصه می‌توان به این نکته اشاره کرد که علی‌رغم شناخت و تأمین برخی موقعیت‌ها و حقوق سنتی برای بزه‌دیدگان در ایران، در این زمینه نیازمند تحولات بیشتری در قوانین موضوعه از یک طرف و در نهادهای مختلف حقوقی - قضائی و اداری - خدماتی از طرف دیگر هستیم. به عنوان مثال، تأسیس وزارت رفاه در ایران زمینه مناسبی برای توجه به قشرهای آسیب‌دیده و از جمله بزه‌دیدگان فراهم کرده است. این تجربه برای توجه به آثار جرائم کلان در ایران به خوبی مدنظر قرار گرفته و به همین دلیل به عنوان مثال برای توجه جدی به آثار جنگ بر قربانیان آن بنیادهای مختلفی مانند بنیاد شهید انقلاب اسلامی و بنیاد مستضعفان و جانبازان تأسیس شده است. سخن در این است که با استفاده از این‌گونه تجارب ملی، می‌توان توجه بیشتری به آثار بزه بر قربانیان جرائم عادی نیز داشت و آن را در سیاست‌گذاری جنائی مورد



توجه قرار داد در نتیجه بدون آنکه بخواهیم تمرکز بیشتر بر حقوق بزه دیدگان را بهانه نقض حقوق بزهکاران قرار دهیم، باید بر این نکته تأکید کنیم که تحقق عدالت در امور کیفری علاوه بر ضرورت توجه به معیارهای محاکمه منصفانه (fair trial) نسبت به بزهکاران، مستلزم رفتار منصفانه (fair treatment) با بزه دیدگان نیز می باشد.

**مجله حقوق**: از تک تک استادان محترم که در میزگرد همراهی مان کردند. جناب آقای دکتر نجفی، جناب آقای دکتر محمودی و جناب آقای دکتر غلامی، تشکر می کنم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقاله

○ بزه دیدگان و نظام عدالت جنائی

○ ناتوانان بزه دیده؛

از بایسته های جرم شناختی تا قوانین و مقررات کیفری

○ رهنمودهای حقوق کیفری ماهوی در قبال کودکان بزه دیده

○ پویایی جلوه های سیاست جنائی در

حمایت از زنان بزه دیده خشونت

○ حمایت از زنان بزه دیده خشونت خانوادگی در تحقیقات پلیسی

○ بزه دیده به منزله شاکی

و حقوق او در مقررات دادرسی کیفری ایران

○ در آمدی به جنبه های گوناگون سالمند آزاری



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی